



۱

و میان آن چیز که او مطلوب بود از اختیار پس گفت که اخلاص سعاد است و نیست
 با آنکه سعاد و وقت نفس اخلاص است قطعا بود **۱** آنکه در اختیار
 سعادت و وقت مطلوب بود که اگر کسی خواهد که اخلاص را بکشد برای خرابی
 کردن قطع یا برای دار و دادن شخصی یا چاره شود و در آن باری بماند شود
 آن اخلاص را جز بطریق حسن راست نباید پس معلوم شد که در همه اخلاص سعاد و
 وقت مطلوب نیست **۲** آنکه او نیز وقت اخلاص سعاد است و وقت نهار
 که دست و مویع نهار جز بدان توان کردن که گویند نهار آن چیز باشد که
 متعلق اختیار بود پس این دور باشد **۳** آنکه درین حد که است زیرا که
 چون گفته باید که طالع وقت اخلاص سعاد است عرض بود پس بدگر سعادت
 وقت مع حاجت باشد زیرا که سعادت وقت در تحت این سخن در آید **۴** آنکه
 گفت که آنچه شستن و با صاحب طالع هم خطاست زیرا که وقت را باید
 بود با صاحب طالع بل که از این جریان دو کوب صورت نگیرد **۵** آنکه
 مانع طالع یک سبب است از اسباب سعاد و وقت و باز آن سبب
 بسیار دیگری باید چنان که بیان آن گفته اند پس اگر با ذکر سعادت وقت
 ذکر سبب سعاد و وقت باید کرد چرا و دیگر سببها یاد نکرد و اگر چنانست
 که با ذکر سعادت وقت ذکر اسباب سعادت و وقت واجب بود بر هر
 این سبب کردن زیاد است و درین عمل کل حال درین حد زیادتی با نقضانی
 حاصل باشد **۶** آنکه این شرط که درین حد یاد کرده است یافته نشود
 اختیار که وقت ضرورت کرده شود و چون بعضی اختیار را ازین حد برون

بود این حد خطا بود و بدانکه حدیث گفتن کاری دشوار است و هیچ کس را این
 معنی نیست و خود مگر کسی را که علم منطقی که قطعا پس مستقیم است تمام حاصل
 کرده آید و گوشه ازین علم خالی نبوده است و چون خطای این حد بداند
 ما در حد اختیار گویم که اخلاص سعاد است از کزیدن و حتی که او برین و میانه باشد
 که یافت شود از آن و میانه که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت در
 وی طلب کند و از آن اشکال که گفته شد برین حد هیچ نیاید **فصل دوم**
 در موضوع این علم و مادی وی بدانکه موضوع علم علی آن چیز باشد که در آن
 علم از احوال ذاتی بحث کند و موضوع این علم اطلاق و کواکب است
 از آن روی که از قوه بعضی آید آن چیز که اختیار از برای او کرده باشد و اما
 مادی این علم از قضایا بحث می باشد یا از قضایا معقول و کسانی که گفتند
 که مادی این علم قضایا بحث می باشد پس خطا کردند زیرا که اصحاب احکام
 را اتفاقیت بدانکه چون قریباً حد او بد طالع متصل نبود بدان اشاره
 که صاحب حاجت بود از اسباب را مقرر و او صاحب طالع را متصل دانست
 بلوکی از ثوابت که آن کوب بطبع خداوند حاجت بود از اسباب را
 تا آن مقصود حاصل شود و معلومت که تجربه با معرفت طالع سارا
 ثابت برسد زیرا که کثرین شرطی در صحت بخیر است که یک فضل از یک
 کوب در یک درجه باید باشد و این حکم باشد که عمر بدان وفا کند چه
 کواکب شبانه دو دور یا پیشتر تمام کند لیکن یک دور از آن در برهه است
 چهار سال برسان تمام شود پس بحر حجت احوال ایشان چگونه و فائد پس

و اگر نه مادی بعضی از آن خواست که کند پس بداند که اختیار کردن نزدیک
 عقلا از خواست اگر مایل سوال کند و گویند که در اختیار هیچ فایده نیست
 و برین هیچ دلیل است **۱** آنکه اگر استراحت را از استراحت در سعادت و محنت
 پس استراحت را که در طالع مولود و طالع تحمل او بودند ممکن نباشد
 پس در اختیار کردن هیچ فایده نبود و اگر استراحت را هیچ اثری نیست در
 سعادت و محنت پس در اختیار کردن برود و بعد بر هیچ فایده نیست **۲**
 آنکه هیچ بخان بدیم که از برای سوزن کردن و در بعضی یک احوال کردند
 در آن سوزنی سودمند بود و دوخت زبان کار و اگر آن اختیار را اثری
 بودی باینکه که منفعت آن یا مضرت آن هر دو شخص رسیدی **۳** اما اتفاق
 اثر استراحت را که در طالع مولود و در طالع تحمل او باشد قوی تر از آن
 باشد که اثر آن استراحت را که در طالع وقت اختیار باشد زیرا که طالع وقت
 طالع عاریت است و طالع مولود اصلی و مرکز عاریت با اصل برابر نبود پس
 طالع اختیار دفع اثر طالع اصل تواند پس در اختیار هیچ فایده نیست
۴ آنکه دفع تقدیر آتی ممکن نیست **۵** مصطفی علیه السلام می فرماید که من آمین
 با بخیرم تقدیر و اگر بخیرم حق بودی که بودی و چون حق بود در وی هیچ فایده
 نبود **۶** آن سخن اول اینست که این طالع مولود و در طالع تحمل او
 طالع تحمل او که واجب باشد که طالع گردد که او را مانع و دافعی نباشد
 اما چون طالع وقت اختیار دفع آن اثر بود لازم نیاید که این اثر را
 در وجه آید و چنان که تشریح شد که آن وقت برقرار باشد که شکر باوی بخفته

معلوم شد که اگر چیزی از طالع استراحت را نباشد جز بوی و الهام خوانند و راست
 معلوم شد پس معلوم شد که در مادی این علم چنانکه قضایای بحرینی
 حاجت قضایای معقول هم حاجت **فصل سوم** در فایده اخلاص باید
 دانستن که طالع وقت با طالع مولود و در طالع تحمل او از سبب
 خالی نبود یا مرد و سعاد باشد نام و در طالع تحمل او سعاد باشد و در طالع تحمل او
 مرد و سعاد باشد لابد بود که سعادت عظیم حاصل شود و اگر مرد و در طالع تحمل او
 بود که بخیر عظیم حاصل شود و اگر کسی سعاد باشد و در طالع تحمل او سعاد باشد
 یا سعاد غالب بود یا بحر غالب بود یا مرد و برابر باشد اگر سعاد غالب بود
 آنچه از وی مساوی اسباب محنت بود و بدفع آن محنت مشغول شود
 و آنچه از آن مقدار حاصل اندک سبب حصول سعادت شود و اگر بحر غالب بود
 حکم آن بود که گفته آمد و اگر برابر باشد مرد و بیکدیگر مشغول شوند و آن شخص
 را از سعادت حاصل شود و نه محنت چنانکه دو شخص در وقت برابر باشند
 هر یکی از ایشان یک طرف از قوی باشند چون مرد و غایت قوه خود
 در عمل آرند و مرد قوه مادی باشد لابد باشد که آن قوه در میان ساکن
 گردد و هیچ جانب حرکت نکند و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که
 اختیار یک بود مذهبهم تقدیر است زیرا که طالع اصل و در طالع تحمل او
 طالع تحمل آن شخص یک باشد و طالع سعاد اختیار را نباشد لابد باشد که
 سعادت زیادست گردد و اگر آن طالع با طالع سعاد طالع سعاد اختیار را اگر
 در غایت سعادت بود آن محنت را بیل کند و باشد که سبب سعاد گردد

نشود اما چون شکر بادی پدید آید چنانکه از شکر شکر طبعی که شود و از شکر
 سر که نه طبعی که شود و چون طالع مولود اقصاء و خنثیست که طالع
 وقت اخرا اقصاء سعادت کند و یک از آنرا که دیگر طبعی که کرد اند
 ناآن خنثیست که مقتضی طالع اصل بود که شود **حساب** آن سخن دوم
 از دو وجه اول آنست که چنانکه طالع اخرا یک طبعی از خنثیست طالع
 مولود که کند طالع مولود از سعادت طالع اخرا که کند بر چون دو کس
 یک اخرا بر سر نود و یکی را نیک آید و دوم بدین معنی برای آنست که
 بود که طالع مولود و طالع تحمل یکی نیک بوده باشد و آن دوم بدان
 را که طالع مولود و طالع تحمل آنها و طالع تحمل نیک بوده باشد و آن را آن
 یا در شود و لاجرم او را منفعت تمام از آن سفر حاصل آید و آنرا که طالع
 مولود و طالع تحمل بدیده باشد چون اخرا یک با آن یا در شود و هر چند
 طبعی از خنثیست که کند لکن چون غلبه اسباب خنثیست را بود است
 لاجرم از آن سفر منفعتی نبوی رسد و اگر نه اخرا یک اتفاق افتاده بود
 منفعتی پیش از آن بودی **حساب** که هر دو اخرا را در دعوی طبع
 یقین کند البته که مقتضی کار و آن بود که غلبه طبعی نماید و هر چه مقتضی
 بر سر باشد که خطا افتد و لکن نظر عاقل بدان جانب باشد که با اتفاق
 اند اگر خنثیست که منفعت پیش بود بر تر آن لغت رواند و چنانکه
 مع عاقل هر یک طب و معالجت نکند آنرا که علاج کردن گاهی بیان
 داند و گاهی سود و چون ازین معنی هیچ فدیج لازم نیاید **حساب**

از سخن سوم آنست که دلایل که در اخبارات اعتبار میکنند و دلایل عامست
 و دلایل خاص که در طالع مولود بود و دلایل خاص است و عام در نجوم مقدم بود
 بر خاص و ازینست که چون احوال کوکب در بعضی اوقات دلیل بود
 بر خطی یا زلزله اهل آن شهر یا اختلاف طالعها و ایشان متادی باشد در
 آن بلاد و اگر بعضی از اولاد یکی اقصاء و نه یک شکر کند پیشتر قوم در قتل و رنج
 برابر باشد با آنکه طالع هر یک مخالفت طالع آن دیگر باشد پس معلوم شد
 که دلایل که در باب اخبارات رعایت کنند قوی راست از دلایل
 که در طالع مولود هر یک باشد و چون این دعوت شد سوال بنابر این
 باشد **حساب** از سخن چهارم آنست که هر چند دفعه مقدار ارضی محدود و
 بیشتر است لیکن از در تعالی سر چیزی بسبب چیزی دیگر کرده است چنانکه
 نان خوردن را سبب سیری و دار و خوردن سبب زوال خلطها و عبادت
 کردن سبب نجات و معصیت را سبب عتاب پس هر که از آنکه با قدر خدای تعالی
 را منع نتواند کردن لازم آید که ترک اختیار نکند از آنکه با قدر خدای تعالی
 را منع نتواند کردن پس باید که ما ترکس نان خوردن بگویم و تبرک طاعت کردن
 و فرمان برداری بجای آوردن بگویم و گویم اگر قدر خدای تعالی خنثیست که
 ما از نیک بخوانیم یا بدیخت نشویم پس چنانکه این سخن از شرع و عمل دور
 سوال بنابر این باشد **حساب** از سخن پنجم آنست که آنچه بر علیه السلام
 فرموده است که هیچ کس ازین با وجود فقر و غنی نیست که ظاهر آن بنده نشاند
 زنا که اگر کسی ایمان آورد و بجهنم آید آن جهت که مستی ایشان دلیل است بر

در عالم اند و سعادت و خوشبختی جز از فضل ایشان حاصل نشود و بر عبادت
 ایشان واجب است این اتفاقا که موصی است پس معلوم شد که ایمان بخود
 ایمان بود و یکی که بود و این بفضل سبحان درین کتاب آوردیم که
 کس که درین عالم بظن کسب ثواب نظر کند که منفعت آن او را حاصل بود و نصرت
 آن با عبادت با نیکو و **مصلح چهارم در چیزه که رعایت آن از حق واجب**
واجب بود بدینکه مفت جبر است که رعایت آن در اخبارات واجب
 بود چون در وقت قیامت بود اول صلاح حال و دوم ادا ارفع صلاح هر
 یکی که باید که یا حصول سعادت بود یا عقم خوشست و بدانکه رعایت
 صلاح حال هر کس در اخبارات از برای آن اولیتر از رعایت دیگر
 سادگان که در راه شخص است آنکه نزدیکتر است به سعادت و رکان است
 بر زمین پس اگر او درین عالم اولیتر از دیگران حرکتها و تقریرات
 و غیره نماید که درین عالم حادث می شود بپوشد در تقریرات و تقریرات
 این حوادث بگردد و سرانجام اولیتر بود از اضافات آن حرکتها و تقریرات
 سادگان که در راه سعادت سرعت حرکت انوار کوکب با یک دیگر
 آید که در اند و امر تراج ایشان سبب حدوث حوادث گردد درین عالم
 پس ازین وجه که در قیامت میشود و در دیگر سادگان باقی می شود رعایت
 حال و اخبارات اولیتر بود و بدانکه هر دلیل اعتبار بود و خداوند
 خانه او دلیل عاقل باشد و لکن بشرط آنکه قرا و اوتا بود یا ناظر باشد
 بطالع اما اگر چنین نبود دلیل باشد و طالع بود و دلیل عاقل راجع

مستجاب کار و عاقل و قادر و قهر و این گفته شود بلکه عین ایمان بود که عالی تر
 در حق بود در ایمان نه پنی که چون ابرسم علیه السلام در سادگان و ماه و اجاب
 نظر کرد و بواسطه آن نظریاتی را بداشت از در تعالی میفایند و
 نیک تجزای آنها ابرسم و بداند آنست که نظر در نجوم برش و جبر است
 آنست که نظری ایشان نظر کند تا بواسطه آن نظر از دیگر کارها بر آید
 و علم و فقه بداند **حساب** که حرکت ایشان نظر کند تا اوقات نماز و
 روزه و رکعت و سجده و وقت قبله بداند و نظر کردن در سادگان برین وجه
 واجب بود **حساب** که در عاقل و اجرام و اجساد و جوی و ایوان از اختلاف
 تفاوت نگاه کند چنانکه در کتبها علم حرکت و بیات بیان کرده اند
 و نظر کردن در سادگان ازین وجه منسوب الیه باشد زیرا که هر کس که این
 علم بداند آثار حکمتی خدای تعالی در آسمانها و زمینها برتر بداند و آنکه
 اعداد دارند که این سادگان را معی اثر نیست درین عالم بطبع یک چنانکه
 ایند نقل از راه عاده طلوع امانت را سبب روشنی عالم گردانند و
 نزدیک او را به سمت سبب حرارت موارده و دوری را از سمت سبب
 برود موارده چنانکه نظر بر سادگان را اسباب سعادت و
 خوشست گردانیده است از راه عادت نه از راه طبیعت اتفاق است
 جلد عثمان و حکما را که اعتقاد در عاقل برین وجه که کفر بود و نه ضلالت
 آنکه اعتقاد دارند که این سادگان که طبع موثر اند درین عالم و این
 اعتقاد هر چند غلط است و لیکن نظر نکند **حساب** که اعداد دارند که این سادگان

صلح خداوند خانه **قره** صلح طالع صلح خداوند طالع صلح خانه غرض
 چنانکه خانه دوم بر کار و اسطی و صلح خداوند خانه غرض و اولی بر آن
 باشد که خداوند خانه غرض ستاره بود که در آن غرض بود چنانکه حدیث
 تا خداوند خانه غرض آفتاب بود زیرا که خانه غرض بر سلطان دارد و آفتاب
 نیز بر سلطان دارد و صلح ستاره که در آن غرض بود اینست صفت
 چنانکه رعایت آن واجب بود در اخبار است چنانکه در وقت مملکت بود
 و ایس که گوید که اخبار کردن و آموختن و آموختن و آموختن و آموختن
 صاحب طالع است اما با شهادت و آموختن و آموختن و آموختن و آموختن
 خانه غرض و حکمان دیگر که گویند که چون خانه غرض و خداوند خانه غرض تبا
 باشد صلح است دیگر که گویند که صلح ستاره بر کار و اسطی و صلح طالع و ماه و ماه
 معبود باشد لیکن خداوند بیت العزیز با قیاس بود یا تحت الشیخ بود پس صلح
 منفعت حاصل شود **ثالث** این است که صلح طالع در آن سال بود
 آید طالع اسعد و مری و ماه در نور در وسط السما و آفتاب در آمد
 بود و در برج مری که خداوند بیت العزیز و آن روزه بود و او در سینه
 بود در وسط لاجرم کار او در اضطراب بود و از یونان ماه و مری در
 وسط السما و یونان آفتاب در خانه غرض در برج مری بود پس معصود حاصل
 شد پس معلوم شد که رعایت کردن صلح خداوند خانه غرض همه حال
 واجب است **فصل** در بیان چنانکه رعایت آن سبب حال بود
 اختیار را و آن یازده چیز است **اول** آنچنانکه بعضی بقدر دارد و آن بر دو قسم است

بعضی آنکه بعضی آن اجتماع یا بیان استقبال دارد که مقدم بود بر آن اختیار
 و بعضی دیگر آنکه بعضی آنکه در کار و اسطی و صلح طالع و اولی بر آن
 نظر کردن حال اجتماع و استقبال ازینست وجوه است **المک** آن اجتماع
 یا استقبال یا در وقت و طالع بود یا در چهار ماه یا در زمان و طالع بود
 و بعضی از او را و باشد آن بر دو قسم بود زیرا که آن اجتماع و یا استقبال
 یا با یکی از سعد باشد یا با یکی از شمس باشد یا با یکی از زحل باشد یا با یکی از
 استقبال یا با یکی از سعد باشد یا با یکی از شمس باشد یا با یکی از زحل باشد یا با یکی از
 خونی آن کار بود در آمد و او در آنست و اگر کسی میباید دلیل خوبی ابتدا بود
 و تبا و اشیا و اما اگر در وقت اجتماع یا استقبال یا بعدی نبوده باشد در
 وقت بازگشت از آن اجتماع یا از آن استقبال یا بعدی نبوده باشد دلیل آن بود که آن
 کار در آنست و اما در آنست و اما در آنست و اما در آنست و اما در آنست و اما در آنست
 در هر یک از اینها و اما در آنست و اما در آنست و اما در آنست و اما در آنست و اما در آنست
 اتمام چهار کار که باید کرده شد یا نباشد و اما اگر در هر چهاری اتفاق
 افتد که زایل باشد دلیل آنست که آن اتمام چهار کار که رعایت صفت بود
 الا در جانب شرق زیرا که اولاً رخنه است هر چند که بد حال تر باشد و رخنه
 ایشان بیشتر بود **ثانی** آنچنانکه با اجتماع و استقبال بعضی دارد آنست که
 خداوند طالع اجتماع یا استقبال چون در وقت و طالع آمد یا مری بود یا در
 خانه خود بود دلیل آن کار بود **المک** اجتماع و استقبال چون در آن

خس یا خداوند خانه او بود یا نبود اگر خداوند خانه او نبود دلیل آن بود که آن
 کار در وجود نیاید و اگر خداوند خانه او بود یا با سعدی متصل باشد یا با
 اگر سعدی متصل باشد در اول کار و خصوصیتی بدید آمد و بعاقبت صلح آفتاب
 و اگر سعدی متصل نبود آن کار در وجود آمد و لیکن با خشت بسیار و در
 حالها و ماه در ابتدا و کار با آن بود که نام از سعدی بازگشت باشد مگر در
 آنکه که خواهد که بزرگ که در آنست و آنست که از سعدی منفصل باشد اولی
 آن بود که ماه در شب فوق الارض بود و در روز تحت الارض **المک** آن
 عشره ماه دلیل بر عاقبت بر اینست عشره موضع قمر سعدی باشد
 چنانکه آن سعدی باقی آن عمل باشد و آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 آن کند که آن کار رعایت خوبی در وجود آید در ابتدا و کار با بهتر آن بود
 که ماه متصل بود از سعدی و بعضی اتصال از سعدی است که از ستاره
 بازگردد و ستاره بودند که فلک او بالای فلک ستاره خشن بود یا
 از ستاره که روی در وسط نهاده بود بازگردد و ستاره بودند که روی
 بشرف نهاده باشد و این شرط در همه اینها باید داشت الا در آن
 وقت که پادشاه محک خواهد رفت و در آنکه باید که ماه درین کار روی
 از علو متصل نهاده باشد **ثانی** برین ابتدا آن باشد که در آن وقت که در
 نیز در حدود سعد باشد و لیکن مگر ناظر باشد از فلک یا سعد و آن خداوند موافق
 آن کار باشد که ابتدا خواهد کردن خداوند حد یا ناظر باشد برین شرط
 سعد اینست چنانکه بعضی دارد بر رعایت حال **قره** آنست که بعضی

دارد بر رعایت خانه ماه و آن آنست که چون خداوند خانه ماه بخیر باشد باید
 که ناظر نبود و از او تا طالع **ثالث** آنچنانکه بعضی بر رعایت حال طالع
 دارد و آن هفت است **المک** آنکه طالع یا بر برجی منفصل بود یا بر برجی ثابت
 یا بر برجی و جسد و هر یک ازین اقسام بعضی را شایسته بود و بعضی
 را نبود اما بر چهار منفصل اگر طالع باشد که دلیل آنست که آن کار را
 بجا نبود و زود تبا کرد و مری که طالع او این بر چهار باشد زود زایل
 شود و خصوصیت قوی در آنست که مری که بر زود زاید و کسی که روی
 دیده کند بدان و فاکند و خواهم و چنانکه روی القوس افند باطل بود و زود
 که روی افند در آن اوقات خوب آید و بعد از آن که این سخن یا در کرد
 نظر باید کرد در چهار منقلب از چهار وجه **اول** آنکه بر محل از هر دو
 سریع انقلاب است و اما سلطان در سرعت انقلاب از روی کم است و لیکن
 از روی کم است که خداوند او ماه از هر دو سرعت و نیز انقلاب
 معکوس و جدی نیک بطی انقلاب است ازینست فصل **دوم** آنکه اگر این
 بر چهار منقلب سعدی بوی ناظر آید دلیل آن بود که آن کار بر چهار باشد
 تبا بود و لیکن عاقبت تمام شود و اگر کسی بوی ناظر بود دلیل بر رعایت
 تبا می کار و اگر سعد دوم بخیر ناظر باشد تمام شود لیکن تحت طاعت
سید آنکه خداوند طالع در برجی ثابت بود و انقلاب آن کار در ده
 در آن حاصل شود **ثانی** نظر باید کردن در وجه طالع و در آن وجه که ماه
 روی باشد اگر خداوند حدان وجه مری بود انقلاب آن کار در ده بود و اگر

برج اتفاق افند که طالع مولود صاحب اختیار باشد و بر وجه صالح اتفاق
 افند که تمام گردد. **دوم** آنکه خداوند آن حدان اجماع با آن استقبال و
 خداوند خانه آن اجتماع و با آن استقبال با هم موافق باشد دلیل آن باشد
 که آن کار که ابتدا کند روزگار در از باقی ماند. **امک** آن برج که اجتماع
 یا استقبال در وی اتفاق افتاده باشد جای بیت الطیحه باشد و خانه دوم
 از وی جای بیت المال و البیع و الثری و هم برین قیاس خانه دیگر را اعتبار
 باید کرد پس چون خواهی که بعد از آن اجماع و یا بعد از آن استقبال اخبار
 کنی از برای کاری جدید کنی تا طالع در برجی افند که لائق آن کار باشد
 چنانکه اگر خواهی که بنامه دادن را اختیار کنی جدید باید کرد تا ماه صاحب
 طالع در رابع باشد از موضع آن استقبال و با آن اجماع. **امک** اگر اولاد
 فکلی در آن ساعت که ابتدا کار خواهی کردن موافق باشد با اولاد فکلی در
 وقت اجماع و استقبال دلیل تقارن بود و باید که بغایت کمال رسد بهرین
 سعدی را که در اخبار است رعایت کند آن سعد باشد که در وقت اجماع یا
 استقبال مستوی بوده باشد بر طالع اخبار باندان موضع که در وقت اخبار
 در وی بوده باشد و اگر چنانکه آن سعد خداوند آن حد باشد که اجتماع و
 استقبال در آن حد باشد بهتر بود و اگر آن سعد مان شرطی که گفته شد خداوند
 طالع قرآن یا سطره باشد یا خداوند طالع تحت سطره باشد یا خداوند قدر و ایزت
 باشد دلیل کند بغایت کمال آن کار **ح** اگر چنانکه ارباب مصلحت قدر
 وقت اجماع یا استقبال از نخوس سیم باشد و ناظر بهترین دلیل قیاسی آن کار

بود و الا دلیل ضعف بود و **اما قسم دوم** و آن در اعتبار جاهل و قریب است در
 علم اجماع و استقبال و آن از ده وجه است **امک** هر کاری که ابتدا او
 آن وقت اتفاق افند که ماه از نقطه راس جوی شود آن کار تمام گردد زیرا که
 روی مجانب شمال بنادست. **امک** ابتدا آن وقت اتفاق افند که
 ماه در برجی مستقیم الطیحه باشد یا کار راس آن براید. **امک** ماه وقت
 اجماع یا ترسیع اول دلیل بود بر کار را که از راس راستی و درستی رود
 و از ترسیع اول تا استقبال دلیل بود بر خصوصیت زیرا که معالیه دلیل
 مفاد است بود و از معالیه تا ترسیع دوم دلیل آن بود که امس را بخصومت
 دعوت کند و آنرا کاره بود و از ترسیع دوم تا اجماع دلیل بود بر کار را که
 پوشیده. **امک** میان کردم که ماه دلیل ابتدا است و خداوند خانه او
 دلیل عاقبت پس در ابتدا کار را حال ماه یا خداوند خانه او بر چهار قسم بود
اول آنکه قدر و قدری از او تا طالع باشد و خداوند خانه او بوی ناظر
 دلیل بود که آن کار در ابتدا و در انتها بخوبی حاصل شود **دوم** آنکه قدر
 در قدری از او تا بود لیکن خداوند خانه از وی ساقط بود و آن دلیل
 خوبی بود در ابتدا و تا می آید بود **سوم** آنکه قدر او تا بود لیکن چنانچه
 خانه بوی ناظر بود و این دلیل تباهی بود در ابتدا و خوی آید **امک** قدر
 در او تا بود و نه خداوند خانه بوی ناظر بود و این دلیل تباهی ابتدا و انتها بود
 و این چهار قسم که یاد کرده شد در همه چیز که دلیل ابتدا و دلیل عاقبت بود
 اعتبار باید کرد و آنرا علم در ابتدای کار را که ماه متصل باشد یعنی آن

تواند کرد. **امک** اگر خداوند خانه نخوس باشد باید که نظر او از ثلث یا از ندرین
 باشد و چنان خداوند خانه ماه و خداوند خانه حاجت زیرا که نظر نخوس از ثلث
 و ندرین و نظر سعد از معالیه و ترسیع بد نبود. **دوم** خداوند طالع چون سخن بود
 باید که نظر او از او تا بود و قدر و طالع نباشد. **دوم** خداوند طالع که تا خداوند
 طالع با هم سعاده با هم باشند که آن دلیل کمال بود **سوم** اخبار حال
 در حالت طالع بدانکه در درجه از برجی خاصیت او خاصیت آن برج
 باشد که دوری او از برج محل م خداوند بود که دوری آن درجه از اولی آن برج
 چنانکه درجه نخستین از محل شایسته بود و ابتدا کار را در درجه دوم از
 شایسته بود و از ساعت را در درجه سیم از جوی شایسته بود و چنانچه جویان
 و قدر بادشاه را در درجه چهارم از سلطان شایسته بود کار بر پیر و ن
 آوردن و بعد از برین قیاس دیگر درجات اعتبار باید کرد پس چون این درجه
 سعود باشد از او تا بود پس این مقام در حق خود استقبال باید کرد و اگر
 سخن باشد در ابطال آن مقام در حق دشمن بکار باید داشت و باید دانستن
 که هرگاه که مشری و نمره درین برجا باشند دلایل ایشان قوی بود و اگر
 فعل و برج درین برجا باشند دلایل ایشان یک صیغه بود مگر در درجه که
 سخن باشد چنانکه اگر در درجه هفتم درجه بود از عرب مخالفت تمام در
 میان مردم ظاهر شد مگر مفاخه بسیار اتفاق افند و اگر شخصی مخالفت
 بادشاه افند از درین وقت آفت او بر شود و اگر مشری در طالع تحمل
 درین درجه بود کار راسان شود **اما قسم** حال دیگر و باید که اقبال

از نخوس خلی بود و رعایت این معنی کردن بعد از طالع اولی و بعاشرتین
 سابع و پس رابع **الرابع** اعتبار خانه مغرض و آن از دو وجه است **امک**
 پیش ازین بیان کردم که خانه حاجت باید که مناسب آن حاجت بود اگر
 بود باید که در خانه حاجت سعدی قوی حال بود و اگر نه باری ناظر بود و باید
 که خداوند او از نخوس سیم باشد. **دوم** خداوند طالع که تا خانه حاجت در اصل
 طالع مولود مستعد بوده باشد و خداوند او قوی حال **اما قسم** اعتبار حال
 مستاره حاجت و آن از دو وجه است اول خداوند طالع که تا مستاره
 حاجت ناظر بود طالع و خداوند طالع و خانه حاجت یا از ثلث یا از
 ترسیع اگر سعید باشد **امک** اگر سخن بود خداوند طالع که تا از ترسیع و
 معالیه باشد پس اگر نظر مستاره حاجت بطلع میسر نشود باید که ناظر بود
 طالع و ما شاء الله فی کونیکه نظر مستاره حاجت بصاحب طالع بهتر از آن
 بود که ناظر و بطلع. **دوم** خداوند طالع که تا خداوند خانه مستاره حاجت
 قوی حال بود زیرا که او رعایت دلالت و الله اعلم **اما قسم** اعتبار حال
 سهام و آن از چهار وجه است **اصلاح** سهم سعاده اعتبار باید کرد که او
 دلیل ابتدا است. **اصلاح** خداوند او را اعتبار باید کرد که او دلیل عاقبت
 است. **سهم** سعاده باید که ناظر بود بهما پس اگر نظر سهم سعاده بهما میسر نشود
 باید که میان سهم مستاره سعد بود نام دور با هم جمع کنند و او نیز آن
 بود که از راه شایسته سعاده دهد. **دوم** باید که آن سهم که موب بود در آن
 حاجت سعود بود و باید که سهم سعاده با وی شریک بود در آن سعادت

نور شدند سود کند و آنچه بخزند چون نور شوند سود کند و آب بر جها میقم
 الطبع اگر طالع باشد یا خانه باشد دلیل تمامی آن کار کند و شایسته
 بود و دوستی کردن را و وفا چسبیدن را پس اگر سود ناظر باشد دلیل نمود
 بر غایت کامل این کار و اگر خوش ناظر باشد دلیل دشواری بود و اگر سود
 و خوش ناظر باشد کار متوسط بود و باید دانست که چون ماه درین برج باشد
 و ناقص بود یا در نوبت یا در حساب جبر یا سایر ازان خیده شود و در وقتین
 سود نمود **اعمار** اگر طالع برجی باشد که او دلیل بر نیکان بود و آن جزا
 و سنده و خوش و جوت برای صید نیک بود و برجی که دلیل بر آوارا چون
 برج آبی از برای مطربان نیک باشد و برج آبی برای کارهای آتش نیک
 بود و برجهای شماری لای اخارات شماری بود و برجهای لای موافق اخارات
 یعنی درم جبین سستارگان شماری موافق اخارات شماری و سستارهای
 موافق اختار یا بر شمس اگر حال بر خلاف این بود این کار را باز بسته
 بطن سود و خوش بود **باید** که طالع بطبع مانده آن مقصود بود و چنانکه
 برجها و آتش بر کار یا سلطانی را و چنانکه خانه را مرغ جنگ را و باید که
 سود را در طالع همه تمام بود **باید** که طالع برجی موجب بود و در جات
 عاقبت در برجی مستوی باشد اول آن کار دشوار بود و آخرش آسان
الاعمار اعتبار حال خداوند طالع و آن از چهار وجه است **انک** باید
 که خداوند طالع ناظر بود و بطالع بطریق گفت است که هر آن پستاره
 که ناظر نبود بجای خود سبحان بود که مردی از خانه خود دور بود حفظ خانه

مهر

نزل باشد انقلاب آن کار در عمر و محنت بود و اگر عطا بد یا نهم بود یا
 مشری آن کار حاصل شود پس بر روی مغرب شود **انک** اگر طالع یا
 خانه ماه برجها ثابت باشد دلیل ثبات آن کار بود و سعادت و محنت
 آن کار متعلق بود بطن سود و خوش و او شایسته است و مبارک کردن را و وزن
 خواستن را و الاضاف که لایق او برجها و منسلب است و هر آن چارگی طالع
 او این برجها ثابت بود در از کشت و خصوصیات وی بصلح نه انجامد و باید دانست
 که عصب سبک ترین برجها ثابت است از برای انک خداوند وی مرغ
 و امید از همه ثابت تر است و قوی در عرض خودش می آرد که دوازده ثابت
 تر است که خداوند او از صلت و اما برجها و در جبین چون طالع باشد یا
 خانه ماه باشد دلیل آن بود که ازان کار که در وی ابتدا کند اعراض کند و بار
 دیگر باقی رجوع کند و صلاح و فساد آن متعلق بود بطن سود و خوش و این
 برجها شایسته بود کارها را که بد و کس تعلو دارد چون مع و شری و شری
 و هر کس که درین طالع جنس کند از جنس بیرون آید و بار دیگر بکشد و اگر کثرت
 را باید بار دیگر بکشد و اگر وعده کند خلاف کند و بار دیگر بشود باز
 دیگر بیاورد **باید** اعتبار انک طالع برجی موجب بود یا مستقیم بود یا ماه
 در وی بود دلیل کند بر دشواری آن کار پس اگر سود ناظر باشد دلیل باشد
 بر امید داشتن حصول آن چیز و اگر خوش ناظر باشد دلیل غایت دشواری
 بود و اگر سود و خوش ناظر باشد دلیل متوسط بود و باید دانست که چون
 ماه درین برجها بود و زاید بود در نور و در حساب دلیل آن باشد که اگر چیزی

العاش اعتبار آن ساعت که در وی اختیار اتفاق افتد چنانکه اگر آن
 اختیار از برای کار خیر بود باید که در ساعت سعادت یا مشری یا نهم باشد و
 یا در ساعت عطا چون سود بود و اگر اختیار از برای کار بد بود
 بر عکس این باید **در وی** کارها که در وی ثبات طالع جز نباشد
 زحل راست نیاید و کارها که در وی از طول مدت آخر از کشت جز نباشد
 مرغ راست نیاید است آن یا زده و چه که در اول فصل و خنده کرد **فصل**
ششم در بیان چیزها که از وی آخر از باید کردن و آن حضرت است **انک** چون قول
 اجماع شده بود و خوش بر آن طالع مستوی باشد بر مز باید کردن در آن
 از ابتدا کردن کارها که دوام آن مطلوب باشد **انک** چون اجتماع برین
 در آن ماه که در وی ابتدا کاری خواست کردن اگر در درجه اتفاق افتاده
 باشد که توان زحل و مشری در آن درجه اتفاق افتاده باشد یعنی آن توان
 که نوروی باشی از ابتدا کردن در آن ماه آخر از باید کردن که آن نیک شده
 بود خاصه اگر خوش مستوی بوده باشد و اما اگر در وسط در آن درجه
 گرد شده باشد آن خوش نیست زایل شود و آن ماه را شایسته است آن
 بود که در وی کار را ابتدا کند **انک** اینه اعلی ماه دارد و آن از پنج وجه است
 خبر باید کردن ازان که ماه در طالع باشد خاصه شب الا در مع و شری چون
 ماه معبود بود و در طالع بود و این معنی روا باشد اصطفی حکم گوید که ماه چون
 در غایت تری است از سعادت و خوشیست زود در وی ابتدا شود پس اگر
 در طالع بود فقر و اعظم بر طالع انکس بدید آرد **باید** که در باید کردن از

انک

انک

انک ماه ساقط بود از طالع **خبر** باید کردن از ماه زجت ماه با مرغ در
 اول نور و در اول ماه و از ماه زجت او با زحل در آخر ماه خاصه در شب
خبر باید کردن از انک ماه را و خداوند خانه او را باید که در طالع است بود
 زیرا که دلیل مصداق و وضوح کند در آن کار که ابتدا کرده باشد و کارها
 که از قبل زمان باشد که آن سهل تر باشد **خبر** باید کردن از نخستین رفر
 و آن با جبهه وجه است **انک** در محاق باشد و آن جهان بود که میان او
 و میان آفتاب دوازده درجه بود یا کمتر یا بیشتر آن بود که در و نده بود
 بافتاب **انک** در خوف باشد و برین آن بود که خوف در آن برج
 اتفاق افتد که ماه در و نده باشد در اصل طالع مولود **مقابله** او با آفتاب
 و نزدیک بعضی این خوش نیست **انک** ترسع آفتاب بود **انک**
 متارن خوش بود یا ترسع خوش یا مقابله خوش بود **انک** محصور بود
 بین بحین **انک** همان او و یاس و با زجت دوازده درجه بود یا
 کمتر **انک** در طبعه محترقه بود و آن از زده درجه یا زان تا نه درجه
 عقرب باشد **ط** **انک** در آخر برج بود در حد خوش **انک** انچه شمر
 خوش بود **انک** زایل بود از و نده مگر در برج سوم که آن فرخ اوست
انک بطی السیر بود چنانکه سیر او از برج درجه و نایزه دفعه کمتر باشد
انک دشمنی بود و آن جهان بود از دشمنی باز گشته بود و هیچ کس نبود
انک بعضی حکایت خوب نموده باشد **انک** در جی باشد امنیت
 خوشتر و ماه و جد حکم اتفاق کرد چنانکه چون فرخ خوش بود بعضی از آنجه یاد

انک

وادام لیکن خون خاطر کم کی بدن معنی وفاقند لاجرم مفاد و مشیت چیز که حادث
 بدان پیشتر اندر در محالست آوردیم و نیز بدان از یکدیگر جدا گردیم
 تا بر خواننده آسان بود و اینست فرست چیز با یکدیگر در نفس **سوی**
 انفس باز کردن **۲** نوره بکار داشتن و پاکیزگی **۳** در ناختن بدن **۴** آهمن
 باندن کردن **۵** خصل و جماعت کردن **۶** جماعت کردن **۷** خون بسیار
 پروان کردن **۸** خفته کردن **۹** استقاء علاج کردن **۱۰** علاج اعضا **۱۱**
 علاج جنین یا ریا **۱۲** داروی مسل خوردن **۱۳** دارو که سرد آورد **۱۴**
 دارو که صفرا آورد **۱۵** مطبوخ خوردن **۱۶** دارو که علت از سر و جگر خوردن
 کند **۱۷** غرغره و قی کردن **۱۸** علاج بارها در برین **۱۹** در آن دارو که اسهال
 غلیظ کند **۲۰** جامه بریدن و پوشیدن **۲۱** صناعت زد و نوزه **۲۲** در خوردن
۲۳ در فروختن **۲۴** در شک کردن **۲۵** در مال فسادن از برای سود
 کردن در دام طلب کردن **۲۶** در دام دادن **۲۷** در صفت کمال **۲۸** در عیبت
۲۹ در کارها پوشیده کردن **۳۰** در انکس کی خواهم که نهان شود که در
 پیدا کردن کارها **۳۱** در سر کردن بختی از جماعت **۳۲** در انجمن از ربعی از
 ارباب **۳۳** شبانه روز **۳۴** در نام نوشن و ابتکار کردن بعضی حاجت **۳۵**
 در استقاء آموختن **۳۶** در تعلیم ادب **۳۷** در تعلیم روح **۳۸** در تعلیم
 سیاست **۳۹** در فرزند بکشتن و فسادن و بدایه سپردن **۴۰** در بنیاد
 انگندن **۴۱** در دم کردن **۴۲** در درختان نشاندن **۴۳** در تخم کاشتن **۴۴**

در اجارت زمینها **۴۵** در چهار پا خریدن بر پشتن را **۴۶** در خریدن
 انک بروی نتوان نشستن **۴۷** در برده خریدن **۴۸** در برده از او کردن
۴۹ در شیر دادن کوذک را **۵۰** در باز داشتن کودک را از شیر **۵۱**
 در نخل کردن **۵۲** در نفاک کردن **۵۳** در سفر کردن بر خشک **۵۴**
۵۵ در سفر کردن بر آب **۵۶** در جنگ رفتن **۵۷** در سفر شدن **۵۸**
 در سبقت و برتخت ملک نشستن **۵۹** در عدل و **۶۰** در کثافت و **۶۱**
 در خراج شدن **۶۲** در حاجت خواستن **۶۳** در صید کردن در خان **۶۴**
 در صید کردن چهار پایان **۶۵** در صید کردن **۶۶** در قمار بر خشک **۶۷**
۶۸ در قمار بر آب **۶۹** در قمار و آب **۷۰** در کشتی در آب روان **۷۱**
 کردن **۷۲** در شراب کردن **۷۳** در وقت شراب خوردن **۷۴** در
 هملی رفتن **۷۵** در سطح و نزد با خن **۷۶** در چکان زدن **۷۷** در وقت
 دعا کردن نیست فرست وانه اعل **۷۸** در کباب رفتن **۷۹** در کبابی که این
 اخبار روی تمام شود است که باید که طالع و قمر در محل یا غرت باشد
 والا در قوس یا حوت یا سرطان یا اسد یا جدی یا قوس یا حوت یا حوت یا حوت
 ماه در سرطان بود و اگر درین حال متصل بود مشی یا بنیره از نیکیت
 یا از بدین دلیل بود بر آسایش و زیادتى حال و اگر ماه در حوت بود
 باید که متصل بود بنیره تا کمال مطلوب حاصل آید اما آنچه از وی
 بریزد باید که درین سه است **۱** روا بود که قمر مجامده عطارد یا زهره
 یا زحل بود **۲** روا بود که در خانه ایکی ازین ستارگان بود **۳** اگر ماه

در برجی متقلب بود و عطارد در طالع بود دلیل بر آن بود که زود پروان
 آید و اگر ماه متصل بود زحل و زحل در او تا بود دلیل باشد بر خجسته شدن
 و اگر متصل با قیاب بود دلیل بود بر تشنگی و اگر متصل بود بر خجسته شدن
 بود بر آنکه صفرا و حرارت از بدن در کند **۲** در موی انفس باز کردن
 چیزهای که این اختیار بوی تمام شود و است **۱** باید که قمر در جها و
 ذوج برین باشد الا در سید محمد ایوب روا دارد که در میزان بود یا در دلو
 کوشیا رفتن باید که در جهای آبی بود **۲** باید که ماه متصل بود پس از
 هر دو سعد زیرا که آن دلیل بود بر آنکه موی بار دیگر در شادی بر آید و اما
 آنچه از وی حذر باید که درین شش چیز است **۱** نباید که ماه در برجها و متقلب
 و ثابت بود خاصه حوی زیرا که دلیل آن بود بر آن که موی دیر بر آید
 و خداوندش را بسبب آن غم باشد **۲** باید که ماه متصل باشد بر زحل و زحل
 علت که گفته شد **۳** باید که متصل بود بر خجسته شدن **۴** روا بود که قمر در طالع
 طالع وقت باشد **۵** روا بود که قمر در جها باشد **۶** روا بود که قمر در طالع
 بود **۷** در نوزه بکار داشتن و پاکیزگی **۸** چیزهای که این اختیار بوی تمام
 شود چهار است **۱** که ماه متصل بود با قیاب یا تحت الشعاع جها و
 از قیاب جدا شده باشد **۲** باید که در برجها یا آبی بود و روا بود که در
 حل و شور و اسه و جوی بود محمد ایوب گوید که باید که ماه در برجها و زیمی بود
۳ باید که ماه متصل بود بر ستارگان که در موی باشد یا محرق یا راجع
 زیرا که این دلیل باشد که آن موی دیر بر آید **۴** باید که خداوند طالع

مخدر از وندالها و وندالارض بود **۵** در ناختن آنچه این اخبار بدو
 تمام شود و است **۱** باید که ماه در خانه یا زهره یا خانه یا خانه یا خانه
 برین باشد محمد ایوب می گوید بهترین آن بود که ماه در خانه یا زهره یا خانه
 یا حوت یا دلو باشد **۲** باید که ماه ناید باشد در نور یا جها یا زهره
 اما آنچه از وی حذر باید که درین چهار چیز است **۱** اگر در آن از آنکه
 ماه در جها و حوت بود زیرا که این دو برج خداوند ایشان بدو باشد
 این کار را و دلیل بود بر آنکه آن ناختن دیگر نرود **۲** حذر باید که در
 آن از آن که موی در طالع وقت بود یا ماه در یک برج باشد زیرا که مخاطره
 بود که گوشت ببرد **۳** حذر باید که در آن از آنکه زحل در طالع بود یا قمر
۴ حذر باید که در آن از آنکه زحل در طالع بود یا ماه متصل بود قمر
 راجع خاصه چون در موی بود و الا لام در وقت وقت **۵** در ناختن باید
۶ در این با بنام بودن آنچه این اخبار بوی تمام شود است **۱** آن با نام
 انکاه روا بود بر آن که ماه در برجی بود که اندام مشوب نبود بدان
 برج و سر مشوبست محل و کردن وقتا شور و دوش با و کوزا و بنیره بران
 و پشت و بهلو باید و شکم و روده بشند و سر و نران و قیاب و غرت و
 سر و ران قیوس و سر و زانو و نحر و ساقها بدو و با بری بخت کوشا و
 میگوید اگر در آن برج که عضو بوی مشوب باشد سعدی قوی در وی باشد
 آن بر درون بوی روا باشد **۲** باید که ماه ناقص النور باشد و مسلم باشد از
 نحس **۳** باید که ماه متصل بود بر مشی و قمر یا زحل باشد اما در عاشر

آید و از قاعده ماه ماضی آخر از کند والا اثر دار و ضعف بود و اگر قیاس
ناظر بود از نظر باقیه حرارت و پوست زیاده شود و اگر متصل بود بگو
رایج آن دار و مفعول بر آورد درین معنی دو چیز
نکاه باید داشت باید که طالع و خانه ماه برجی آبی بود تا ضد سود باشد
باید که ماه متصل بود بشری و ایچ از وی خد باید کردن دو است
انک طالع و خانه در برجی ارضی نبود - انک ماه با زحل متصل بود
درین معنی دو چیز نکاه باید داشت انک طالع و
خانه ماه برجی موی بود - انک متصل بود برزخه و از دو چیز خد باید
کردن طالع و خانه ماه برجی آبی بود - انک متصل بود باقیه
دو چیز نکاه باید داشت انک طالع و خانه ماه برجی آبی
بود - انک ماه متصل بود برزخه و از دو چیز خد باید کردن انک
طالع یا خانه ماه برجی آبی و باقی بود - انک متصل بود برزخه
با باقیه و طالع و خانه ماه برجی مصل بود و برجهای ثابت بقایست بد
بود - درین باب دو چیز نکاه باید داشت
انک ماه متصل بود بگو بود که از تحت الشعاع هر دو نخواهد آمدن - باید
که ماه متصل بود برزخه که مقیم شده باشد آن وقت و ایچ از وی خد
باید کردن انک ماه متصل بود در آیه تحت الشعاع یا دافع و اما
آن دایره که کار میزند در دو تیر است انک ماه در برجهای رز و جدین
بود انک در تیر سه سعدین یا تیر سه طار بود چون مسعود باشد

در اینجا چهار نکاه باید داشت
باید که ماه در زحل یا ثور بود - باید که آنرا استقبال باشد و در وی
ماهی ماه - باید که بطی السیر بود - باید که میان او میان ذنب کمر
از یازده درجه بود و ایچ این خد را تا ضد صدان خد است که باید
کرده شد - درین باب سه چیز نکاه باید داشت
معدن یوب کوید که ماه در زحل باشد میان دوازده درجه است درجه
و کوست یا قوس یعنی کوید باید که در زحل بود یا در ثور و بطیوس مگوید
که باید که در برجهای آبی بود لکن بشرط آن که مسعود بود برزخه - باید که
ماه ناقص النور بود و مسعود - معدن یوب کوید باید که ماه متصل بود سعد
و اما ایچ از وی آخر از باید کردن انک که متصل بود برزخه یا باقیه
از تیر سه خاصه چون در زحل باشد - درین معنی سه
چیز نکاه باید داشت باید که ماه در برجهای ارضی بود و هر سه ثور است -
باید که مسعود در او باشد باید که ماه خالی بود از رزخه و
ایچ از وی خد باید کردن انک که ماه متصل بود برزخه زیرا که آن سبب
در آبی تابی بود
باید کرد مفت خیر است انک ماه در برج ذو جدین بود - انک خالونه
ساعت ناقص النور بود و معدن یوب انک ماه زاید النور و الحاح بود
انک باید که قیاس ماه ساطع و ضعف بود - انک متصل بود برزخه و ایزیر
بود - انک برشین در ساعت مسعود اتفاق افتد - انک در طالع

چیز نکاه باید داشت باید که ماه منفرف باشد از سعدی و سعدی دیگر
مصل و اگر بخشی پیوند باقیه را زیان دارد - باید که ماه در شرف خود
بود - باید که ماه در برجهای معوج الطول بود - باید که ناقص النور و الحاح
بود که اگر چنین باشد دلیل بود بر مسعود و درین مثنی
درین معنی دو چیز نکاه باید داشت باید که طالع و خانه ماه برجهای
ذو جدین باشد و بعضی زحل اسد و جدی را درین معنی روا داشته اند
اه جز دلیل دوستی و امانت باشد و سبب دلیل منفعت و خیر
بود و قوس دلیل منفعت بود و لکن با خصوصیت و دلیل منفعت و جدی
دلیل آن باشد که در و از یکدیگر جدا باشد اما دیگر برجهای این کار را
بقایست اما دلیل آن بود که آن شرکت زود زایل شود و ثور دلیل
عاقبت بود و سرطان دوی باشد و میزان دلیل زود را کردن آن
شرکت بود و عقرب دلیل کد بر جنگ و دلو دلیل کد بر زیان کردن در
معاظنه و اما در مقدمه پیدا کردند که احوال سعادت و نحوست بنظر سارقان
بلکه در چه تیرین نظر درین است که مسعود قیاس باشد و طالع یا
ناظر باشد از خانه ماه یا بطی لو اگر خانه خانه ماه ناظر بود ماه دلیل بود
برایک انسان در وقت غارت از یکدیگر را می باشد در آن شرکت
سود کند و اگر ناظر بر دلیل باشد که در و از یکدیگر را نمی نت تر کند و
بدان سبب ابتدای ماهی بود و اما ایچ از وی خد باید کرد و در وقت
بودن نخس در او تار - نظر خداوند خانه ماه یا باقیه یا بر تیر سه کشت

سعدی بود و ماه در ساعت مسعود بود بدان مسعود که در طالع باشد و از دو
چیز خد باید کردن انک ماه در برج ثابت بود و خانه تیرین است
خد باید کرد از خانه تیرین یا معاطله یا تیرین است انان حاجه ایست
زیرا که معاطله و مقارنه افب دلیل آن باشد که آن جامه با رزخه تن کشند
شود و بقایست آن جامه با خداوندش در کورند
درین معنی چهار چیز نکاه باید داشت باید که ماه در برجهای آبی
بود - باید که ناظر بود باقیه یا تیرین از زحل یا از ثور و اگر
ناظر بود سعدین از نظر که باشد روا باشد - باید که ماه در برجهای جدین
باشد و ایزیر آن بود که آن برج معوج الطول باشد - باید که صاحب
طالع صاعد بود - درین معنی شش چیز نکاه باید داشت باید که
ماه در برجهای معوج الطول باشد زیرا که اگر چنین باشد مثنی و ایزیر باشد
و اگر در برجهای معوج الطول بود مثنی را زیان بود و باقیه را مسود - باید که
ماه زاید النور و الحاح بود - باید که سه سعاده دهانه مثنی بود و متصل
باشد مسعود ماه از آن وقت که از اجتماع با زک در تیر سه اول دلیل بود
سعد و انصاف در معاطله و از تیر سه اول یا معاطله دلیل بود بر جمع مسعود
باقیه و از معاطله یا تیر سه دلیل بود بر تنی حال مثنی و از تیر سه دوم یا معاطله
یک باشد خیرین تیر یا برزخه یا باید که ماه ساطع بود از رزخه و طالع
والا خصوصیت آرد و مثنی باید که از خانه ذنب ساطع بود - باید
که ماه متصل باشد مسعود انصاف پسندیده - درین معنی چهار

باشد و باید که طالع وقت سبب نبوده اگر عطار در برجها آتش بود
و لیل کمال بود و اسب آنج از وی خبر باید کرد آنست که در
طالع بود و الا ان کسی دشمن این علم شود و اگر زحل در طالع بود در جواهر
فراموش کند **در طالع** باید که طالع در وسط السما باشد یا روی وسط
جوزا بود یا میزان یا دلو زیرا که این برجها سواهی اند و از عقلی هم دارند
باید که ماه متصل بود به طالع یا برمه یا یکی از این دو سینه برکت
بود و بد بکزی پیوسته و اگر چنین نباشد باید که ماه در خانه زمره بود و
متصل به طالع و یا در خانه عطار متصل به زمره و بهتر آنست که باشد که زمره
و عطار در ماه یکی در یک باشد و باشد از او تا داره **در طالع**
طالع باید که جوزا یا سرطان یا سنبل یا قوس یا حوت باشد و ماه در یک
از این برجها بود و خداوند ان برنج دور باشد از قوس **در طالع**
در طالع درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ۱ باید که
خداوند طالع متصل باشد به یکی در وسط السما یا در جادی باشد
ماه مقبول بود از عطار و باید که ماه و عطار در دو ساقط باشد از نشان
و از نظر ماه بر زحل یا یکی با مقابله آفتاب یا ترسیع او خداوند بگوید که
و نیز در اندک درین معنی سیزده چیز نگاه باید داشت ۱ باید که زحل
النور و الحساب و دیام دوت باید که صاحب بود در نشان باید که در
برجها راضی بود و نیز این گوید باید که در برج ده جندین و تیرین سینه
است عذایوب گوید باید که در برجی ثابت بود و تیرین اسد است و نور

باشد و باید که طالع وقت سبب نبوده اگر عطار در برجها آتش بود
و لیل کمال بود و اسب آنج از وی خبر باید کرد آنست که در
طالع بود و الا ان کسی دشمن این علم شود و اگر زحل در طالع بود در جواهر
فراموش کند **در طالع** باید که طالع در وسط السما باشد یا روی وسط
جوزا بود یا میزان یا دلو زیرا که این برجها سواهی اند و از عقلی هم دارند
باید که ماه متصل بود به طالع یا برمه یا یکی از این دو سینه برکت
بود و بد بکزی پیوسته و اگر چنین نباشد باید که ماه در خانه زمره بود و
متصل به طالع و یا در خانه عطار متصل به زمره و بهتر آنست که باشد که زمره
و عطار در ماه یکی در یک باشد و باشد از او تا داره **در طالع**
طالع باید که جوزا یا سرطان یا سنبل یا قوس یا حوت باشد و ماه در یک
از این برجها بود و خداوند ان برنج دور باشد از قوس **در طالع**
در طالع درین باب چهار چیز نگاه باید داشت ۱ باید که
خداوند طالع متصل باشد به یکی در وسط السما یا در جادی باشد
ماه مقبول بود از عطار و باید که ماه و عطار در دو ساقط باشد از نشان
و از نظر ماه بر زحل یا یکی با مقابله آفتاب یا ترسیع او خداوند بگوید که
و نیز در اندک درین معنی سیزده چیز نگاه باید داشت ۱ باید که زحل
النور و الحساب و دیام دوت باید که صاحب بود در نشان باید که در
برجها راضی بود و نیز این گوید باید که در برج ده جندین و تیرین سینه
است عذایوب گوید باید که در برجی ثابت بود و تیرین اسد است و نور

نیم گشت باید که ماه مریخی بود از طالع باید که شب فوق الارض و
بروز تحت الارض بود باید که روی نهاده باشد از سبب مریخی **در طالع**
باید که در برجها زاید بود **در طالع** باید که آغاز از مقیم ماه بود یا چهار دهم
باید که ماه متصل بود به طالع یا از قوس یا با باید که خداوند طالع
در برجی راضی بود **در طالع** باید که خداوند خانه ماه ناظر بود یا از ترسیع زیرا
که ان دلیل قیاس بود **در طالع** باید که او تا دهان باشد از قوس خاصه و تد راسع
و اسب آنج از وی خبر باید که در مشیت است باید که قوس خداوند خانه
او دهم السعده قوس باشد خاصه از مریخی زیرا که باید که او را سینه
باشد در نهاد خداوند پس اگر او را راضی باشد باید که زمره قوی بود متصل
بود به مریخی زیرا که سان مریخی و زمره صد است و اگر نای بود از نظر زمره
دلیل جزایی و سوسن ان خانه کرد **در طالع** باید که در میان زمره و زحل سینه نظر بود
در طالع باید که از انک قریب زحل یا با زینت بود و خبر باید که از انک
زحل در مریخی بود خاصه چهارم زیرا که تمام نشود و اگر تمام شد خداوند ان
بنای پیوسته در مریخی بود و زحل و مریخی و باقیست بنا فراموش شود
بر مریخی باید که در ان که خداوند خانه قریب زحل بود از نظر زمره و زحل
طالع یا خداوند خانه مریخی باشد یا مریخی بود زیرا که خداوند ان
خداوند مریخی و زحل ان را انک ماه ناظر و مریخی و زحل بود
انک خداوند طالع مریخی بود یا زمره باشد از طالع ان دلیل است
که ان خانه مریخی و زحل ایادی درین طالع بهتر از آنست که ماه باطل

نیم گشت باید که ماه مریخی بود از طالع باید که شب فوق الارض و
بروز تحت الارض بود باید که روی نهاده باشد از سبب مریخی **در طالع**
باید که در برجها زاید بود **در طالع** باید که آغاز از مقیم ماه بود یا چهار دهم
باید که ماه متصل بود به طالع یا از قوس یا با باید که خداوند طالع
در برجی راضی بود **در طالع** باید که خداوند خانه ماه ناظر بود یا از ترسیع زیرا
که ان دلیل قیاس بود **در طالع** باید که او تا دهان باشد از قوس خاصه و تد راسع
و اسب آنج از وی خبر باید که در مشیت است باید که قوس خداوند خانه
او دهم السعده قوس باشد خاصه از مریخی زیرا که باید که او را سینه
باشد در نهاد خداوند پس اگر او را راضی باشد باید که زمره قوی بود متصل
بود به مریخی زیرا که سان مریخی و زمره صد است و اگر نای بود از نظر زمره
دلیل جزایی و سوسن ان خانه کرد **در طالع** باید که در میان زمره و زحل سینه نظر بود
در طالع باید که از انک قریب زحل یا با زینت بود و خبر باید که از انک
زحل در مریخی بود خاصه چهارم زیرا که تمام نشود و اگر تمام شد خداوند ان
بنای پیوسته در مریخی بود و زحل و مریخی و باقیست بنا فراموش شود
بر مریخی باید که در ان که خداوند خانه قریب زحل بود از نظر زمره و زحل
طالع یا خداوند خانه مریخی باشد یا مریخی بود زیرا که خداوند ان
خداوند مریخی و زحل ان را انک ماه ناظر و مریخی و زحل بود
انک خداوند طالع مریخی بود یا زمره باشد از طالع ان دلیل است
که ان خانه مریخی و زحل ایادی درین طالع بهتر از آنست که ماه باطل

نموده آن شهر بنودی یا که در آن شهر می شود نماید **اما** که ماه غلبه زحل باشد زیرا که او زحل ستاری و حضرت بود که ماه با خداوند تائی بود با خداوندانی با طالع و مرغ نوی با طرود از سابع کمان در طبع حاجت بود و اگر زحل بجای مرغ دلیل تاخیر بود در آن کار که خواهند کردن و مانند سایر راضع شود اگر ماه مرغ بود در وقت با یا طر بود مرغی آن حضرت از انقضی بود **در بحث ملک شش در باب روزم خیرگاه** باید داشت باید که طالع و خداوندش و ماه و خداوندش و در سیم تا اندکی پس باید که طالع باشد بشری یا بدست مرغی باشد باید که طالع و خداوندش و ثابت باشد قدر آن گوید بر من اسد و عقرب باشد بخواب گوید عقرب در احوال بدست و در جهاد و جدین همه نیک باشد خاصه قوس و دوشتر اگر خداوند ایشان در برجی ثابت باشد باید که دیوان آن علی حری جان باشد چون اقاب در کار سلطان و بشری در قضا و وزارت و جمعه و دیگر ستارگان بهتر من آن بود که ماه با افت قمر باشد و اقاب بشری از جایای معین اگر خداوند وسط الهام بشری بود مخفیست نیک باشد اگر اقاب در جهاد و امری بود باید که او تاد چهار کاره از سعدی خالی باشد خاصه و دغاشتر باید که خداوند عاشر مرغ بود خداوند طالع باید که ماه دستاره مضرب باشد و متصل ستاره فلک او با مالای فلک آن ستاره بود یا غمر آن بود که اقاب در وسط الهام باشد از موهام بشری و بهتر ازین ملک در شرف خوشتر باشد

باید که خداوند طالع در وقت خود و بهتر من همه و تداعی است باید که
عاشق یکی ازهم دیر باشد باید که خداوند طالع در وقت خویش باشد باید
متصل بود خداوند شرف طالع باید که طالع را در جواسط السبب جبر
آتش بود یا سببی که آن دلیل هیت باشد باید که ماه زاید باشد باید
که سهم السعاده موی خال باشد در او نادره خاصه در عاشق بجوی گوید باید
که طالع در وقت خود و خانه ماه برجی مستقیم الطالع باشد قصرانی گوید
بهنر آن باشد که طالع وقت عاشق طالع آن هنر بود آن آفت و ازان
طالع بدی از او نادر طالع آن قرآن بود که در پیش نیش باشد یا از او نادر طالع
سالمی یا از او نادر طالع اجماع یا استقبال باشد آن هنر بود و او است اخلاص
وی آخر آن باید که در وقت چه است اخلاص یا از او نادر طالع اجماع یا استقبال
نباشد و آن محل در طالع و وقت و جوی و دوست و ازان برج که
دوای فعل یا مریخ یا نوبت باشد برهنه باید که از آنکس محسوس ظاهر باشد
از او نادر خداوند بگردن نادره و حال افساس که آن کار را بنده بود
خداوند بگردان از آن جبر و استقبال یا اجماع که در پیش کشد باشد خوش باشد
یا محسوس روی مستوی باشد خداوند از کوفت یا از خوف که آن محسوس
بود باشد خداوند از آنکس ماه در زایل و بد باشد یا محسوس یکی از آن محسوس
که در مقدمه یاد کرده شد خداوند از آنکس ماه از اوقات صرف بود
که آن دلیل نقصان کسب خداوند از نقصان ماه در زایل یا در عدد یا در
حساب است خداوند از آن محسوس از آن محسوس از آن محسوس از آن محسوس از آن محسوس

ماه در یکی از آنها عطار باشد یا نه و یا مشرقی و اگر کواکب از این هر حسب
باشد باید که ماه در خانه او باشد و بهترین وقت نسبت به قمری آنی که در
باید که ماه و خداوند طالع در خانه او در قمری باشد ۶ باید که ماه از قمر
خرج خانه باشد و ثلث یا از ثلث باشد باید که طالع و خداوند وی و ماه
دخاوند خانه وی مسعود باشد باید که خداوند طالع و خداوند خانه باشد
باشد و آنچه از قمری خانه باید که در آنست که خداوند طالع یا خداوند خانه
را حق باشد ۷ اگر خداوند که بار دیگر آن کار قمری را در پیش
جزیره دارند آنک ماه در ج و ج بدین باشد و من طالع برج
دو ج بدین باشد باید که ماه در او افتاد باشد باید که مصلح بود و ج
باید که زائد بود در روز باید که صاعد بود در شال باید که طالع و خانه
بود از نفس و اگر خداوند که در آن فرزندم که نیز جز عا باید که باید
که طالع و خانه ماه برج ثابت باشد باید که ماه و صاف بود از طالع
باشد که ماه محض بود در ج و ج باشد از آن یاد کرده شد غرض وی اعتبار
باید کرد باید که ماه متصل باشد بر ج و ج اول ماه از
ثلث یا از ثلث و در خانه زحل باشد و بهترین وقت که مسعود وی نظر
باشد ۸ در حاجت خواسته برج حیرتگاه باید داشت آنک طالع برج
اصد بود آنک ماه در او بود در وسط آنها آنک ماه و خداوند طالع
متصل باشد مسعود باید که ماه زائد بود باید که ماه صاعد بود ۹ در
کردن زمان آن که قمری آن کار را در میان زده و راست آنک ماه در

برج میوایی بود. ایک متصل بود بطارد. ایک عطاردی حال بود.
اگر صید مرغان این خواهد کرد باید که در قتل باشد سنه که او
در برج این باشد. اگر صید شکار جزو تازه و اگر بخرچ و شاهین کبیران
بتر بود و اگر عقاب کند دلیت بود و صید کردن را بهتر است که شافع
برج مطلب بود. باید که ماه راجع شود و مری در طالع و مرغ در
سلطع و در طالع باشد در یکی از دو ماه یا در یکی از دو ماه باشد و بهتر مرغ دلی
عشر است. اگر ماه بر نه متصل باشد تحت یک باشد و در آن صید
نشاط افزاید. باید که خداوند سابع ناقص باشد و مخیر باید که ماه منفرد
بود در برج. عیایوب کوید اگر ماه در طالع بود دلیل بود بر ساسی صید
باید که آن کوکب که ماه بوی متصل بود و در طالع این بود باید که اگر در دلی
آن دلی قوه صیدند و اسب آنجا از وی آخر از باید که در شش جز است
اگر ماه علی الیه بود. ایک در ارجح باشد. ایک ماه در جوی بود
مخمس و در برج و در وسط الساز که آن دلیل بود که سکه باز
یابد. اگر بت صید کردن ماه پستاره راجع متصل باشد بران صید
ظرفیاید. البته نباید که ماه از خداوند خانه خر فاسط بود و خداوند از آنک
ماه مخمس بود و هر که از همه تر است. در صید چهار ماهی مرغ صید نگاه
باید داشت. ایک ماه در چهار ایتمی بود. باید که ماه متصل بود
برج از نه پس و یا آنست که زیرا که آن دلیل است این جانور بود
که دو صید کند. باید که ماه ناظر بود بعدی که آن صید در طالع باشد.

باید که در ساعت غمی بود و برتر آن بخت زیرا که زحل در دس بند و حیل
 آن صید باشد اگر صید کند به قصد بان جانور بود که سبب دارد باید که
 ماه در چهارم و در فصل بزمه و اگر قصد می بانی جانور بود که بیکل دارد
 چون خرگوش و گاوینان باید که ماه مقبول بود از مرغ و اگر قصد می بانی گاوین
 شیر و بیک و مانند آن باید که مرغ در طالع باشد یا در وقت از او با در که
 اگر حش باشد آنسان باشد در آن کار و برتر آن کار آن بود که یکی از چهار
 آفتی طالع بود که دلیل حاجت بود **۷۸** در صید **درین باب** است
 چیزیکه باید داشت **۱** انگ طالع برج دو جبین باشد که کوشا بود
 حوت روان بود باید که خداوند طالع و ماه در چهار آبی باشد باید که
 ماه بخداوند خانه خدا باشد باید که خداوند طالع بطالع ناظر باشد
 باید که ماه زاید النور بود باید که ماه متصل بود بزمه یا عطارد
 آن باشد که دلیل طالع و عاشر و ساعت صید بزمه بود و ماه و عطارد باشد
 قاصد آنچه از وی خبر باید کرد و چیز است **۱** انگ مرغ در برج ماهی
 بود **۱** انگ بزمه در مقارنه مرغ بود **۵۵** قاصد **۱** مرغ چیزیکه باید
 داشت **۱** باید که ماه در برج دو جبین بود **۱** باید که متصل بود به
 و برتر بزمه است که او است موافق باشد این معنی را و تا با زمان کن
 و شادی بود و مرغ بوی نرید **۷** اگر ماه از سعدی بازگشت بود و بیک
 باشد **۱** اگر ماه در برج دوم آید بزمه را باید درین نرید و گاهی بی باشد
 که بیدار ایشان شادان کرد و از برتر است و قاصد در سببها باید

ک

که ماه در برج خلی بود و طالع وقت بختین و اگر قاصد شرط آب بود
 یا بجای کسی که در وی آب بسیار باشد باید که ماه در چهار آبی بود و متصل
 بزمه و قاصد آنچه از وی خبر باید کرد و چیز است **۱** انگ ماه
 با مرغ بود که آن دلیل دل شغولی و اندوه بود **۱** انگ ماه مرغ باشد
 از زحل که دلیل تنها ماندن و دل شغولی و اندوه بود و موجب بیار باشد
۷۷ در صید **درین باب** است **۱** درین باب است **۱** باید داشت **۱** انگ طالع
 وقت برجی از وی باشد **۱** باید که برج چهار خواص باشد **۱** باید که سعدی در
 طالع باشد **۱** برتر آنست که ماه بازگشت بود از بزمه و خالی النور
 بود **۱** اگر خداوند کرد و در شود باید که طالع برجی مغرب بود که او حرکت
 قاصد تر است و اگر خواهد که هر یکی معام کند طالع برج ثابت باشد یا
 آنچه از وی خبر باید کرد و چیز است **۱** مغرب که موقوف فرموده است
۱ محمد ایوب گوید که کس بود که بخت پرور شود بر طالع برج آبی و
 قز و دم بود و مارانش نیک و اگر وقت باران بود **۱** در قاصد **۱** باب
 آفت درین باب نگاه باید داشت **۱** مرغ چیز است **۱** باید که طالع وقت
 برج آبی بود **۱** باید که بزمه در طالع بود یا در دم یا در بزمه **۱** اگر ماه متصل
 باشد بزمه و بزمه در برج دو جبین بود دلیل بود که اندر بانی کسی
 بیایند که بیدار ایشان شادان کرد و باید که ماه در ثبات بود یا در حش
 یا در حادی عشر اگر خواهد که در آن قاصد در بر طالع برج ثابت باید
 و ماه در وسط السما و اگر خواهد که زود برگردد باید که طالع برجی مغرب بود

۱۹۱

در وی سعدی باشد **۷۸** در صید **درین باب** است **۱** درین باب است **۱** باید داشت **۱** انگ طالع
 نگاه باید داشت **۱** مرغ چیز است **۱** باید که در دو سعد ناظر باشد طالع و
 هر دو نیز تا باید که ماه با عطارد باشد **۷** باید که در آن محل باشد یا در وسط
 شود یا در آخر بزمی یا در لور اگر سعد بوی ناظر باشد
 آنچه درین معنی است **۱** باید داشت **۱** مرغ چیز است **۱** باید که ماه در حوت باشد یا
 در سرطان **۱** باید که متصل بود بزمه **۱** اگر لور از اتصال بزمه با قاصد
 پیوسته داشت یا از سر آن شراب بر بسیار کسی رسد و هر کس از آن
 شراب نصیب باید **۱** اگر اتصال ماه با عطارد و بزمه بوده باشد آن
 شراب بخوبی و طرب خورد و آید **۱** اگر آن شراب از برای حاجت
 کند باید که ماه در برج صوبی بود و متصل بود و برتر آن بود که مشرقی ناظر
 بود و از آن شراب مشغی عظم بداید و آب آنچه از وی خبر باید کرد
 دو چیز است **۱** انگ قز و زحل ناظر باشد که آن شراب بزمه کند بود
 و مرغ فرایند باشد **۱** انگ ماه مرغ ناظر بود و در ناظر پندیده که آن لیل
 آن بود که آن بزیان آید یا چیزی او را تها کند
 درین باب سبب نگاه باید داشت **۱** مرغ که ماه در بزمه و برتر آن
 حوت و مشرقی در افق و ماه در میان دم و مغرب باشد شراب که خوردند
 نیک باشد **۱** چون ماه متصل بود با قاصد از ثبات خوردن بید نیک
 بود **۱** چون ماه متصل مشرقی بود و خوردن شرابها شک و فغان و آنچه
 بدین ماند و است آنچه از آن خبر باید و چیز است **۱** چون ماه در

ن

برج خلی باشد و مشغی مرغ بود تا بید خوردن شراب الکووی که زبان دارد
۱ چون ماه در چهار آفتی بود و متصل مرغ کرده باشد و آن وقت
 خوردن شراب کش و انگس و مانند آن **۷۹** در صید **درین باب** است
 دو چیز است **۱** باید که ناظر بود و بزمه و است **۱** آنچه از وی خبر
 باید که در دو چیز است **۱** انگ ماه باقی از دم و حش باشد یا بزمه یا قاصد
 او **۱** انگ یکی از دو حش در وقت باشد **۷۹** در صید **درین باب** است **۱** در وی نگاه باید داشت **۱** مرغ چیز است **۱** باید که اگر ماه متصل بود بر یکی از
 بزمه و سعد انگ آغاز کند و غالب آید و اگر حش متصل شود مغرب
 شود **۱** برتر آنست که ماه مغرب باشد از عطارد و متصل مرغ
۷ اگر در طالع سعدی باشد صاحب طالع در چهارم و انگ آغاز کند
 غلبه او بود **۱** برتر آن بود که در ساعت غمی بود اگر ماه مغرب باشد
 از عطارد و بخداوند طالع متصل دلیل بود بر حضور کسی که آغاز کند و را
 تعلیم دهد **۱** اگر خداوند طالع و خداوند ساعت مرد و در وسط السما باشد
 سرد و بر آب باشد و اگر ماه و عطارد در طالع باشد مرد و در و زدن باشد
 قمری گوید در آن جانب باید خشت که شرطی و بر و با خشت که ماه در
 برج آن جانب باشد و اگر جانب اعلا باشد که در جانب قمر باشد آن برتر
 بود و جانب ماه در محل باشد و در دل مشرق بود در جانب مغرب باشد
۱ باید و است که مشرق یا شمال بود و مغرب یا جنوب طبعی

گوید باید که در آن مریض باشد که مضایف بود بجهت آغاز کننده باید
 که صاحب طالع محسوس کند بود و صاحب طالع را و خدا باید کرد اما
 انگ خداوند طالع و خداوند مایع ناظر باشد بیکدیگر از قاعده که او دلیل
 جنت و جهنم بود میان هم و در وقت **در حوائج** درین باب معتقد
 جبر کلاه باید داشت باید که ماه در مریض مغلب باشد باید که متصل بود
 بسود یا مریض از شدت باید که طالع وقت هم و در وقت از برای طالع
 زدن برج مغلب باشد و بهتر آن است و میزان باید که خداوند طالع
 متصل باشد شود باید که فوق الارض بود بری از شخص و از آن حرف
 اگر خواند که غالب شوند کوی بیان جانب باید زدن که ماه در آن جانب
 بود باید که مریض فنی باشد که او دلیل قوه انسان است و است و است
 از وی احراز باید کرد در برج است انگ ماه در برج ثابت بود زیرا که
 آن دلیل کوفی باشد و در میان بر جنا و دو حد بین خود باید کرد از آنکه
 ماه بار طالع باشد زیرا که حرکت را سر کند خدا باید کرد از آنکه ماه
 یا خداوند طالع متصل باشد بجهت تبار که در موط باشد زیرا که او دلیل طالع
 از اسب باشد و محمدی است گوید باید که سود و را و تا داشته در حوائج
 گوید باید که زحل در در تیر باشد خاصه در طالع **و در کف** معتقد بن
 اسحق لکندی درین معنی رسیده است اما این حکم درین معنی گوید نباید
 است و بعد از آنکه حکم کوفی از حاصل آن در آن رساله آورده است
 تالی به او درم و بگویم بگویند که قوی گفت باید که در وقت دعا صدی

در طالع باشد و منتفی دیگر در طالع با ابتدا کار و عاقبت وی بخوبی باشد
 و قوی دیگر گفتند که یکی در عاشر باید و دوم در رابع و قوی دیگر گفتند باید که
 یکی در رابع بود و دوم در رابع و باید که آن سر و سود مشرق باشد
 و از آنجمله برای مریض و رابع نباشد و باید که او بدین است و سود باشد
 و بعضی گفتند که دعا از برای آخرت انگاه باید کرد که ماه در جانب
 زهر باشد و متصل مشرقی و اگر از برای دنیا کند باید که ماه در جانب مشرق
 بود و متصل زهره و اگر از برای طلب ضیاع و عمار بود باید که ماه در
 ریح جانب از وی مقبول بود و سود در آن موضع بود که یاد کرده شد
 و اگر از برای طلب ریاست و پادشاهی بود باید که متصل بود و اگر از
 برای طلب کشتی بود باید که مریض متصل بود و اگر از برای طلب علم باشد
 باید که بختار و متصل بود و اگر از برای طلب لذت و تبار بود و زمان بود
 متصل باید و بعضی گفتند که هر وقت که عطار یا مریض مقارن کعبه الحسین باشد
 آن وقت اجابت دعا بود با صلاح تر دعا کند و اگر از برای مقارن وی
 باشد دلیل آن بود که دعا کند توانایی و شجاعت یابد و اگر زحل مقارن او
 بود و مریض بود دلیل آن بود که دعا کند از میان عمر تا آخر تو را که دیگر
 حالی یابد و اگر مریض باشد در آخر عمر وی بخاری وی زیادت کند و اگر مریض
 مقارن قوی باشد دلیل بود که دعا کند بر دشمن خود ظفر یابد و اگر زهره
 مقارن بود بر او دلیل بود که دعا کند بر او بسیار یابد اما مریضی اندک
 بود و طالع دیگر گفته اند که در وقت دعا کردن باید که مریض بار اسب بود و

عاشر طالع آن وقت از آنجمله سلب باشد و ماه منفرد باشد از خداوند
 طالع و متصل مشرقی یا متصل بصلح وسط السما و خداوند وسط السما ناظر
 بود بجهت خویش و خداوند طالع در وسط السما بود و او تا و سلب باشد
 از آنجمله زیرا که درین وقت دعا بجهت بود خاصه که دعا برای آخرت
 بود یا برای کارها و دینی و اگر این چنین وقت میرفت و یکی مریضی را بر این
 بود در وسط السما و خداوند طالع سلب بود از آنجمله و ماه متصل بود بسود و آن
 وقت هم خوب و سود بود و این کتاب را بر اختیار دعا بر لفظ خویش
 و پسندیدنی ختم کردم از دعای برکات دعوات خیر مسلمانان در
 روزگار و میامون پادشاه عالم سنانا و آثار عدل او را از کافران
 منقطع گردانا و بی محمد و آله و صلواتی تا به عمر شهر جادی الاخر



بقه جدول اختیارات صلاح القمم

در کنی رای شرکت و تزویج	و بقیوم در نکر یا رنج
ماه باید بسیرج زوجین	یا فته از اتصال سعدی زین
ابتدای کتاب از مهاب	چون کنی اختیار هت صواب
ماه در برج منقلب باید	و بر تیرت متصل شاید
اختیار بنا بوقتی خواه	که بود در برج ثابت ماه
هم بسوی ستاره نظرش	که بود برج خاکی موشش
و ز بود رای تو ذراعت را	بنکر اختیار ساعت را
بطلب ماه را بچانه خاک	و بر بهر طمان بود بنا شادک
در ضایع خرید هت رای	برج خاکی طلب قرا جای
و بکیوان نظر بود تحرش	لیک باید بدوستی نظرش

نکته

نکته

جدول اختیارات الحاجات

در بود نام سوی حضرت شاه	نظر آفتاب باید و ماه
در فستی سوی سپه سالار	سوی مرغ بایدش دیدار
در فستی بوی دانشمند	جز نظر سوی مشری بمند
و ز فستی بخواج دهقان	لیک باشد نظر سوی کیوان
در فستی سوی زبان بنکر	تا باشد خورش بر زهره نظر
وین نظر باید بکی تلیس	ممه ثلث باید و قدیس
در خاکی که آردت تصدع	از مقابل خورگن و تسع
خوردن داروی را بود رایت	اختیار کنی بود جاییت
ماه را لیک باشد آریانی	اندر آندم بخانه آبی
نظرش سوی زهره بدرام	در نظر باشدش سوی بهرام
چون نظر سوی دوستی بود ان	دور باش از مقارن کیوان

نکته

نکته

جدول اختیارات بود قمری و بروج و اتصال او با زحل

بدست سفر و تزویج و ابتدآت	نکست حاجت از نیک و دیدار اکار
نکست بنامان و عمارت زمین کردن	یکت ابتدا عمارت و ریح زمین
نکست بکار امور خاصه سفر کردن	نکست حاجت بعد از شمع و قدس حق
بدست سفر و در کشی فشن و تزویج	یکت خریدن اداک و قلم کی شش
نکست بنامان بدست ابتداآت	نکست حاجت باقی بر بنامان
بکی بود عمارت خانه و ذراعت کردن	نکست خریدن مویش و عمارت زمین
بکی بود بدست مسکن خوردن	یکت دیدار قصبات و کار دادن دعوت
بدست شربادویه و معالجه و سفر	یکت جوی کردن و بوج دواب و سفر
بدست بکار امور خویست	نکست خریدن مویش و حاجت از ازار
نیکت است عمارت خانه و ذراعت	یکت خریدن چهار باغان و عمارت زمین
بکی بود بدست عمارت بنابر که مشی	نکست حاجت بدست و ابتدآت اعمال
نکست بنامان بدست عمارت	نکست جوی کردن و عمارت زمین

باقی جدول اختیارات بود قمری و بروج و اتصال او با زحل

بدست خاصه سفر و تزویج و ابتدآت	بدست بدست خدرا و ایت
بکی بود عمارت زمین خدرا و حرکت	نکست بنامان تزویج و سفر
نکست اعمال را سکوت اولیت	بدست تجارت و سوار شدن
بدست سفر و حرکت جوی کردن یا نبود	بدست ابتداآت و سفر کردن
بدست خاصه عمارت بنامان کردن	زراعت و خلوت اولیت
بدست شرکت و حاجت و حرکت	بدست قصد و حجامت
بدست حرکت شربادویه و غدر	بدست ابتداآت و عطر آبخن
بدست تزویج و سفر و ابتداآت	بدست سفر و تزویج و معالجت
نکست اولی است	بدست تزویج و ابتداآت و قصد
بدست بکار امور اعیان زمین و ذراعت	بدست سفر و تجارت و بنامان
بکی بود بدست ابتداآت و طلب اعمال	بدست سفر و تجارت و بنامان
بدست خاصه ذراعت و حرکت	بدست ذراعت و تجارت و طلب اعمال

باقی جدو احتیاط را بود در هر دو وجه و اتصالات او همیشه

مقامه مشی تدیس و تثلیث

نیکت ابتدات و صد و حاجت باشراف
 نیکت ابتدات و دیدار ملوک حاجات
 نیکت تجارت و ابتدات و حاجت بریا
 نیکت تجارت و شرکت و دیدار اشراف
 نیکت ابتدات و سفر و تجارت
 نیکت دیدار ملوک و حاجت اشراف
 نیکت سفر و تجارت و تجارت زمین
 نیکت تجارت و حاجت باشراف
 نیکت بنا و مساجد و کار و خیر
 نیکت حاجت باشراف و ابتدات
 نیکت بیعت و بیعت و بیعت
 نیکت بیعت و بیعت و بیعت
 نیکت تجارت و بیعت و بیعت
 نیکت بیعت و بیعت و بیعت

باقی جدول اختیار آوردن قیاس در بیرون و اتصال او با جمیع

تربيع مرخ مقابلہ

بایک بود صید و عمارت سلاح	بدست خصوصت و ابتدا کارها
بایک بود تبعیه لشکر و مکر و حیله	بدست سفر و ترفیع و ابتدا آت
نیکت یات و بدست سواری	بایک بود مناظره و مجادله
بدست سفر و سواری کردن	بایک بود صید کردن
بدست خاصه ابتدا اعمال	بدست دیدن موک و اثراف
نیکت صید و مناظره و ترتیب سلاح	بدست دیدن ملوک و شرکت و تجارت
نیکت صید و تبعیه لشکر کردن	فراغت اولیست
بدست مهمات خاصه سفر دریا	بدست دار و خوردن و سفر و ترفیع
بایک بود کار آتش و آلات ترازو	میان است عمل ملاح و کار آتش
نیکت ویران کردن بنا و خرابی	مانند گذشته
نیکت بنا هضما و صید باز	سکونت اولیست
نیکت حیه آبی و ترتیب اسلحه	بدست سفر و گذشتی نشستن

جدول اختصار ابود قمر در بروج و اتصالات او باشند

مقارنه	شمس	تسديس	وثلث
باکی بود سیات لشکر و اعمال پوشیده	نیکت دیدار ملوک و طلب حاجات و ابتلا	نیکت دیدار ملوک و طلب حاجات و ابتلا	
بدست خاصه تزویج و سفیر	نیکت علل صناعت و دیدن اشرف	نیکت علل صناعت و دیدن اشرف	
بدست الا اعمال پوشیده	نیکت معالجه و صید و حاجات	نیکت معالجه و صید و حاجات	
بدست الا کین حرب و کز و سخن	نیکت طلب حاجات از روز را و سفر	نیکت طلب حاجات از روز را و سفر	
بدست الایسات و تدبیر اشرف	نیکت دیدار ملوک و ابتلا کار را بزرگ	نیکت دیدار ملوک و ابتلا کار را بزرگ	
بدست الا شری علوم و کتب	نیکت حاجات از روز را و صید کردن	نیکت حاجات از روز را و صید کردن	
بدست الا سخن کیمیا و عطر آیمخن	نیکت صید و سواری و هوا و بیج برده	نیکت صید و سواری و هوا و بیج برده	
بدست الا دفین بخا دن	نیکت معالجه دایغ و بریدن	نیکت معالجه دایغ و بریدن	
بدست الا تدبیر با شایخ و دریدی	نیکت خریدن اسبان و حاجات اسبان	نیکت خریدن اسبان و حاجات اسبان	
بدست الا دفن اموال	نیکت کندن زمین و بیج مواشی	نیکت کندن زمین و بیج مواشی	
بدست الا تدبیر با شایخ و دفن اموال	نیکت بنا و حاجات بشایخ و عل	نیکت بنا و حاجات بشایخ و عل	
بدست الا تدبیر با عل و اشرف	نیکت خریدن جوهر و سواری و شرکت	نیکت خریدن جوهر و سواری و شرکت	

باقی جدول اختصار ابود قمر در بروج و اتصالات او باشند

تربیع	شمس	مقابله
نیکت دیدار ملوک و خصومت	بدست خاصه خصومات و ابتلا	بدست خاصه خصومات و ابتلا
نیکت علل صناعت و مناظره کردن	بدست سفر و خصومت با زنان	بدست سفر و خصومت با زنان
نیکت مناظره با ملوک و صید کردن	بدست مناظره با ملوک و سواری	بدست مناظره با ملوک و سواری
نیکت کندن جوی و کار نیز راندن	بدست ابتدا اعمال و سفر کردن	بدست ابتدا اعمال و سفر کردن
نیکت بنا و دیدار ملوک و الحاکم	بدست نقل و حرکت و شرکت	بدست نقل و حرکت و شرکت
نیکت جوی کندن و معالجه دایغ و بریدن	مکر و همت تزویج و شرکت و تجارت	مکر و همت تزویج و شرکت و تجارت
توقف در مهمات اولیست	بدست تزویج و سفر و خصومت	بدست تزویج و سفر و خصومت
بدست مهمات خاصه خصومت و ابتلا	بدست سفر و شرب دوا و ابتلا	بدست سفر و شرب دوا و ابتلا
باکی بود بیج برده و دوا ب	باکی بود بیج دوا ب	باکی بود بیج دوا ب
بدست الا جوی کندن و کار نیز راندن	بدست الا خرابی ابنیه و عمارت زمین	بدست الا خرابی ابنیه و عمارت زمین
بدست الا بنا و اشرف کردن	مانند گذشته	مانند گذشته
فراغت و خلوت اولیست	بدست ارکشی نشستن و سفر	بدست ارکشی نشستن و سفر

جدول اختصار ابود قمر در بروج و اتصالات او باشند

مقارنه	زهره	تسديس	وثلث
نیکت بیج برده و حاجت بزنان	نیکت حاجت از خویش و نو پوشیدن و سفر	نیکت حاجت از خویش و نو پوشیدن و سفر	
نیکت تزویج و بنا و ترکیب عطر	نیکت تزویج و حرکت و ابتدا اعمال	نیکت تزویج و حرکت و ابتدا اعمال	
نیکت تزویج و سفر و نو پوشیدن و ابتلا	نیکت سفر و تجارت و نو پوشیدن و تزویج	نیکت سفر و تجارت و نو پوشیدن و تزویج	
نیکت سفر و سواری و ابتلا	نیکت حاجت بخویش و ابتلا	نیکت حاجت بخویش و ابتلا	
نیکت دیدار ملوک و طلب حاجات	نیکت حاجت بخویش و تزویج و شرکت	نیکت حاجت بخویش و تزویج و شرکت	
نیکت نو پوشیدن و تزویج و زینت	نیکت تزویج و بیج برده و نو پوشیدن	نیکت تزویج و بیج برده و نو پوشیدن	
نیکت بیج و تزویج و حاجت بزنان	نیکت نو پوشیدن و تزویج و حاجات	نیکت نو پوشیدن و تزویج و حاجات	
نیکت دار و خوردن و لعب	نیکت دار و خوردن و بیج برده	نیکت دار و خوردن و بیج برده	
نیکت شرکت و خریدن اسبان	نیکت ساختن زیور و خریدن اسبان	نیکت ساختن زیور و خریدن اسبان	
نیکت دیدن اشرف و سفر و تجارت	نیکت هوا و طرب و عمارت زمین	نیکت هوا و طرب و عمارت زمین	
نیکت هوا و عمارت زمین و بنا	نیکت طلب حاجات عمارت و تزویج	نیکت طلب حاجات عمارت و تزویج	
نیکت حاجات از اشرف و نو پوشیدن	نیکت حاجات از اشرف و نو پوشیدن و هوا و بیج دوا ب	نیکت حاجات از اشرف و نو پوشیدن و هوا و بیج دوا ب	

باقی جدول اختصار ابود قمر در بروج و اتصالات او باشند

تربیع	زهره	مقابله
بدست تزویج و نیکت اکل و شرب	نیکت بیج مواشی و طلب و سات	نیکت بیج مواشی و طلب و سات
نیکت بیج الماک و میانهات تزویج	نیکت تزویج و نقل و تحویل و سفر	نیکت تزویج و نقل و تحویل و سفر
باکی بود عمل نفیس و صلح و تزویج	نیکت شرکت و هوا و تزویج و سفر	نیکت شرکت و هوا و تزویج و سفر
نیکت سفر و نقل و کندن جوی	نیکت سفر و بیج کز و ابتلا	نیکت سفر و بیج کز و ابتلا
نیکت عمل سلاح و کندن جوی و تزویج	نیکت حاجت بخویش و بیج برده	نیکت حاجت بخویش و بیج برده
نیکت سفر و نو پوشیدن و بیج برده	نیکت تزویج و شرکت و بیج کز و شرکت	نیکت تزویج و شرکت و بیج کز و شرکت
نیکت ترکیب عطر و صید و دار و خوردن	نیکت هوا و بیج برده و نقل و حرکت	نیکت هوا و بیج برده و نقل و حرکت
نیکت بیج برده و دوا ب و کندن جوی	نیکت دار و خوردن و هوا و طرب	نیکت دار و خوردن و هوا و طرب
نیکت زیننه ساختن و بیج برده و دوا ب	نیکت بیج مواشی و سفر و شرکت	نیکت بیج مواشی و سفر و شرکت
نیکت عمل و صناعت و بیج مواشی	نیکت عمارت زمین و خریدن برده	نیکت عمارت زمین و خریدن برده
نیکت بنا نهادن و بیج برده	مانند گذشته و بنا	مانند گذشته و بنا
نیکت سفر و شرکت و دار و خوردن	نیکت نو پوشیدن و ارکشی نشستن	نیکت نو پوشیدن و ارکشی نشستن

جَدْوَلُ اخْتِيارِ اَبُو قَمَرٍ ذِي رُوحٍ وَاتِّصَالَاتِ اَوْبَاءِ عَطارد
مُقَارَنَةً عَطاردِ تَسَدِيسٍ وَتَمْلِيثِ

نیک تعلیم و مناظره و محاسبه	نیک مناظره و تعلیم و محاسبه کردن
نیک عمل و صناع و نقش و تعلیم	نیک ترویج و تعلیم موسیقی و نقاشی
نیک ابتدا و تعلیم و ترویج کردن	نیک ابتدا و تعلیم و طلب علم کردن
نیک سفر و تجارت و ابتدا و آت	نیک تجارت و حرکت و قصد و تعلیم
نیک قصد و تعلیم و حاجت و ملوک	نیک تعلیم و حاجت کتاب و بیع و حرام
نیک شرکت و ترویج و دار و خوردن	نیک تعلیم و شرکت و ترویج و نوشیدن
نیک معالجه و تعلیم موسیقی کردن	نیک معالجه و بیع و دواب و عمل و عشا
نیک دار و خوردن و قصد	نیک دار و خوردن و مناظره و محاط
نیک شرکت و تجارت و بیع و دواب	نیک شرکت و بیع و نهاده و شرکت و تجارت
نیک حاجت و بیاض و عمارت و زمین	نیک بیع و املاک و عماره و زمین و تعلیم
نیک قصد و باز و ابتدا و تعلیم	نیک طلب و حاجات و ازایده و معال و تعلیم
نیک حاجت و ازایده و سفر	نیک شرکت و بیع و حرام و دیور

جدول احكام اثار العلوي

(The page contains faint, mostly illegible handwritten Persian or Urdu script, likely bleed-through from the reverse side. The text appears to be organized into columns.)

جدول احكام ظهور قوس و قمر

آن روز آفتاب در کدام برج است آن برج را
درین دایره طلب دارند و حکم آن
از خیر و شر نوشته معلوم کنند

[illegible]

جدول احكام الفصد بحسب فرزها واه فارسی

قالب

[illegible]

اقصاله بالمتنج

تقريباً بالقرعة

۱ دیدن زبان و خادمان و مطربان
 ۲ پیرایه ساختن و عطر آغین را شنیدن
 ۳ تزیین و زینت و ابتذال و ضیافت
 ۴ خوردن و نوشیدن و عمارت و باغ
 ۵ تکیه حاجات و درخواستها
 ۶ دیدن دربار و کباب و این قسم
 ۷ تعلیم خط و ادب و نامه نوشتن
 ۸ تجارت و شرکت و تفریح و سفر
 ۹ جد و مناظره و طلب حجاب
 ۱۰ مؤخر استن از دربار و صدور

جذول مواضع و احكام نسبت انرا قوال حکما

چون خواهد که بداند که در دیده و کرم دست
آید یا نه نام کرمینه بجای ببرد و نکند و نکند
که از نو در سلطان جند که در است از انچه
کنده و شش و شش طرح کند و در شش
آید اگر برخی باشد در دیده و کرمینه بدست
آید و اگر نباشد بدست نیاید
والله اعلم

This image shows a circular manuscript page, likely a page from a book or a separate sheet of paper. The text is written in a dense, cursive script, characteristic of Persian or Arabic calligraphy. The text is arranged in concentric circles, filling the page. The script is dark and appears to be ink on parchment or paper. The overall shape is circular, with the text following the curve of the page.

بقية احكام الآثار على كون القمري البروج

[illegible]

والصحة في هذا السند مع اختلافه

[illegible]

والمعزة كون القدر في الشرف والعلو والسطوة

یکت بعل اس و بنیاد و ساز
 و تزیین و تزیین و عمارت و
 یکت هلال و دشن و دروازه
 و استغفار و حقد و دار و خور
 یکت زیاده و زاهد و عباد و فقیر
 و حج و عمره و خیرات و صدقات
 یکت ساختن و سیمان و مصالح
 و خنجر و مکر و هلال و دشن
 یکت آش و بازی و توقف و
 یکت سفر و قصد و دشن و بنیاد
 یکت خلوت و ساختن و عمارت
 و رفتن و زیارت و عمارت و بنا
 یکت هلال و دشن و بنیاد
 و غیر از اینها و مکر و خنجر
 یکت بیخه و راه و دیوار
 و آرایش و تزیین و بنیاد

١٠٠

در شدن جا
 در افق
 و شمس
 در به دوزخ
 در بدن نام
 و نام کو فرست
 و نام
 و نام

بسم الله الرحمن الرحيم

باراش کر دن
 درخت نشانی
 غله در انبار کنه
 جاده داد
 فرض دادن
 طلب صالح کرد
 کد
 بیخت نشستن

مشتاق
زینب
دق
دوش
مرفق
لیشت
کف دست

مشتاق
زینب
دق
دوش
مرفق
لیشت
کف دست

مشتاق
زینب
دق
دوش
مرفق
لیشت
کف دست

مشتاق
زینب
دق
دوش
مرفق
لیشت
کف دست

مشتاق
زینب
دق
دوش
مرفق
لیشت
کف دست

مشتاق
زینب
دق
دوش
مرفق
لیشت
کف دست

مشتاق
زینب
دق
دوش
مرفق
لیشت
کف دست

و جهت اقامت بر مان برین معانی تحکیم الجانی کویم سبب بالینه
 در سه عدد باشد که سبب فضل عدد اوسط بر اصغر که از فضل اول
 نام نیم با اصغر چون سبب فضل عدد اعظم باشد بر اوسط که از
 فضل ثانی کویم با اعظم مانند قه ۹ که در جای سبب چهار باج چون
 است می و حسن باشد با جمل و ج و با بدل نسبت فضل من الاعظمین
 با فضل فضل الاضربین در سبب فضل اعظم باشد با اصغر و سبب
 را عدد کم کنند و منسوب الیه را ثانی و در تناسب چهار عدد باید که
 سبب میان دو عدد از آن مثل نسبت باشد میان دو عدد دیگر
 که این را از بعد متا سبب که سبب نسبت تا لغتیه اگر در سه عدد
 اما تناسب که عبارت از مساوات دو نسبت است باید که در چهار
 محقق بر دو خاتمه بجانب فضل اول است یا عدد اصغر و سبب
 فضل ثانی یا عدد اعظم یا در سه عدد که وسط مگر که دو خاتمه سبب
 چهار یکس در سبب سس است یا نه و اگر مطلب مندی و
 حسانی اعتنی میداری و عددی از از بعد متا سبب حاصل شود یعنی
 چون متین شود که مطلوب میداری یا عددی یا عددی یا عددی
 معلوم بر سبب است که میان دو عدد یا دو عدد معلوم است
 استخراج آن بجهت این سه معلوم میسر شود و خاتمه در اسعار و

مع نظایر و مثل ان الحاق می افتد و چون در اصول اجدید منور شد
 که هرگاه که چهار مقدار با چهار عدد بر تناسب است و خاتمه نسبت اول
 یا دوم چون سبب سوم باشد با چهارم حاصل ضرب اول می شود سبب
 اولی در چهارم معنی ثانی سبب ثانی و این را طریقی که در اصل حاصل ضرب
 دوم است معنی ثانی سبب اولی در سوم می شود سبب ثانی و این را
 و سبب کویند و سر آن سبب دوم با اول یعنی ثانی با مقدم در سبب اولی
 همان بود که سبب چهارم با سوم معنی ثانی با مقدم در سبب ثانی و این را
 خلاف سبب کویند و سر سبب اولی با سوم معنی مقدم با مقدم معانی بود که سبب
 دوم با چهارم معنی ثانی با ثانی و این را بدل سبب کویند و سبب مجموع
 مقدم و ثانی در سبب اولی با مقدم منها در سبب مجموع مقدم و ثانی در سبب
 ثانی مقدم در سبب مقدم و ثانی ثانی باشد با ثانی منها و این را راکب
 سبب کویند و سبب مقدم با مساوات میان او و ثانی در سبب اولی در
 سبب مقدم باشد با مساوات میان او و ثانی در سبب ثانی و این را
 تحصیل سبب کویند و ثانی را سبب مقدم در سبب کویند اجداد الطریق باشد
 و سبب کویند و ثانی را سبب مقدم در سبب کویند معلوم می شود که خارج محض
 طرف مطلب باشد و اگر بجهت اجداد الطریق باشد فخر و جلال حق را

زیر سه معلوم محض کند خارج مطلوب باشد بعد ما هرگاه که جهت
 تناسب با معنی دو عدد را یکی اصغر و یکی اعظم فرض کند و خواست که اوسط آنها
 و سبب کویند میان است که در سبب اصغر با فضل اول چون سبب
 اعظم است با فضل ثانی پس سبب مجموع اصغر و اعظم با مجموع فضیلتین
 یعنی فضل اعظم با اصغر چون سبب اصغر باشد با فضل اول یا ثانی و چون
 سبب اعظم باشد با فضل ثانی و درین دو جنس از بعد متا سبب اول ثانی
 و ثالث معلوم اند پس و سبب کویند و این فضل اعظم را اصغر را در یک
 ضرب کند و بر مجموع اصغر و اعظم که کند آنچه سرون باید فضل اولی باشد
 که چون بر اصغر اواند اوسط کرد و یا با فضل اعظم بر اصغر و اعظم را
 در یک ضرب کند و بر مجموع که کند آنچه سرون باید فضل ثانی باشد
 که چون را اعظم کند اوسط کرد و در حفره مخدوم قدس سبب بر این
 اول اعداد فرموده اند و اگر دو عدد را یکی اعظم و دیگری اوسط اعتبار
 کنند و در آن طرف اصغر از آنها استخراج نماید معلوم است که سبب
 مجموع فضل ثانی و اعظم با اعظم چون سبب مجموع فضل اولی و اصغر
 با اصغر چون سبب اوسط با اصغر و این را بعد متا سبب را به محمول
 پس و سبب کویند و این فضل اعظم را در یک ضرب کند و حاصل طرف
 معلوم معنی بر مجموع فضل ثانی و اعظم محض است که در خارج آمد و اصغر و اعظم را

را حفره مخدوم قدس هر سبب فضل ثانی با مجموع فضل ثانی و اعظم چون
 سبب فضل اولی با مجموع فضل اولی و اصغر یعنی اوسط گرفته اند پس این
 را بر طرف سبب کویند و محض حاصل بر ثانی ثالث که فضل اولی خارج
 این را محمول او را اوسط معانی باشد که در تا مطلوب نام حاصل شود
 و اگر دو عدد را اصغر و اوسط فرض کند و اعظم را اشتراک طلبند از آنها
 تا به دست آید که آن دو عدد و حان باشد که فضل اوسط بر اصغر کمتر
 از اصغر بود و بر آنکه سبب آن فضل با اصغر چون سبب فضل ثانی
 با اعظم و این فضل بعضی است از اعظم پس آن فضل نیز بعضی باشد
 از اصغر و این می بود که ضروری است بعضی فرموده اند و بعد
 از این شرط که سبب با لغتیه است که سبب فضل اولی با اصغر
 چون سبب فضل ثانی است با اعظم پس خلاف این سبب و مطلب او
 سبب با اصغر یا با ثانی از بعد از استسا با فضل اوسط و از و چون
 به سبب اعظم باشد با اوسط که اوسط هم با ثانی است از اعظم بعد از
 استسا با فضل او بر اوسط از و درین دو بعد متا سبب مقدم و ثانی
 سبب اولی و ثانی سبب ثانی معلوم می شود بر طرف منی اصغر و اوسط
 را در یک ضرب کند و حاصل را در یک ضرب کند و حاصل طرف منی ثانی از اصغر

سورۃ ص مع کل

627

8478

卷之四

2. 10

از کلم می با مکرر د با مجموع هانها شود و در آخره شبیه است

بکلف لوط الفتوان میگویند اقامت نوبت طاعت و عین

4 9 9 4

در اول امر مقسوم علیه را که با جانب من مثل شد که اگر محاذی نباشد
 جمع نیست که در ۴ رسد و حاصل آن از آن کم کند کن عددی بطلد که
 در ۶ رسد و حاصل ضرب را از محاذی و ماعلی الیسا که ۲۴ است
 کم کند و حاصل آن ۲۴ است کفین چون تا را دیگر در ۶ رسد
 از محاذی مضروب یک که ۴ است کم نمی توان کرد پس اعظم اعداد ماعلی وضع
 ۴ باشد بر او بعد از محاذی ۴ مقسوم علیه نهاده شد و در کل واحد از
 موزان مقسوم علیه زده شد و از مقابل مضروب یک کم کرده شد یا از
 مقابل ۴ عشر است و حاصل اگر حاصل ضرب آن واحد است و از مقابل
 مضروب یک زیاده نیست آن بر او اندوخته است یا خود در
 مقابل پنج نیست از عشر است مقابل یکی با آنجا دارند که به محسوب
 باشد و از مجموع بروند و اگر عشر است از عشر
 و اگر سو آن اوقات مقابل یکی با آنجا اندوخته است یا خود در
 و اگر در مقام نباشد از اوقات که آنجا مضروب یک باشد و دیگر
 چون از موزان دوم با محسوب یکی از موزان در موزان که محاسبی از آن بوده باشد
 ۴ ملاحظه کنید و یکی که در آنجا واحد و عشر است هر دو است واحد
 از حاصل و عشر است از عشر است مقابل یکی که در آن کم کنند و آن
 و حاصل از آن کوبند و عمل جمع جابجاست که مراتب دو عدد که

۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴

که با هم جمع کنند در جدول مقابل بنهند و هر یک را با مقابل خود جمع کنند
 و مجموع در یکت بنهند و اگر مجموع از ده زیاده کرد یکی را اضافه کنند
 و جمع است که کند مانند در مضروب پس در آن جمع است که
 ضربت کردیم ۴۴ صد عشر است از عشر است محاذی که صورت کم
 است کم کردیم و واحد که ۴ است از محاذی که ۴ است پس
 آن که در عشر است مانده بود با آنجا آورده شد ۱۲ کفین
 ۴ باشد بر او بعد از محاذی ۴ مقسوم علیه نهاده شد و در کل واحد از
 موزان مقسوم علیه زده شد و از مقابل مضروب یک کم کرده شد یا از
 مقابل ۴ عشر است و حاصل اگر حاصل ضرب آن واحد است و از مقابل
 مضروب یک زیاده نیست آن بر او اندوخته است یا خود در
 مقابل پنج نیست از عشر است مقابل یکی با آنجا دارند که به محسوب
 باشد و از مجموع بروند و اگر عشر است از عشر
 و اگر سو آن اوقات مقابل یکی با آنجا اندوخته است یا خود در
 و اگر در مقام نباشد از اوقات که آنجا مضروب یک باشد و دیگر
 چون از موزان دوم با محسوب یکی از موزان در موزان که محاسبی از آن بوده باشد
 ۴ ملاحظه کنید و یکی که در آنجا واحد و عشر است هر دو است واحد
 از حاصل و عشر است از عشر است مقابل یکی که در آن کم کنند و آن
 و حاصل از آن کوبند و عمل جمع جابجاست که مراتب دو عدد که

۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴

نیم

نیم

حاصل ۴۴ شد که از مقسوم مانده کفین فرقی که دارند هم شود و جمع
 عشر است مقابل مضروب یک جمع نیست پس آن سو آن نهاده و حاصل
 و در ۴ رسد که در عشر است مقابل است وقت و باز در ۶ رسد
 و ۴ عشر است تا کم کت و از آنجا دمی توان یکی با آنجا آورد
 ۴ باشد بر او بعد از محاذی ۴ مقسوم علیه نهاده شد و در کل واحد از
 موزان مقسوم علیه زده شد و از مقابل مضروب یک کم کرده شد یا از
 مقابل ۴ عشر است و حاصل اگر حاصل ضرب آن واحد است و از مقابل
 مضروب یک زیاده نیست آن بر او اندوخته است یا خود در
 مقابل پنج نیست از عشر است مقابل یکی با آنجا دارند که به محسوب
 باشد و از مجموع بروند و اگر عشر است از عشر
 و اگر سو آن اوقات مقابل یکی با آنجا اندوخته است یا خود در
 و اگر در مقام نباشد از اوقات که آنجا مضروب یک باشد و دیگر
 چون از موزان دوم با محسوب یکی از موزان در موزان که محاسبی از آن بوده باشد
 ۴ ملاحظه کنید و یکی که در آنجا واحد و عشر است هر دو است واحد
 از حاصل و عشر است از عشر است مقابل یکی که در آن کم کنند و آن
 و حاصل از آن کوبند و عمل جمع جابجاست که مراتب دو عدد که

۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴

از موزان مقسوم علیه مضروب می توان کرد که از محاذی و ماعلی الیسا که
 در ۴ رسد و حاصل ضرب را از محاذی و ماعلی الیسا که ۲۴ است
 کم کند و حاصل آن ۲۴ است کفین چون تا را دیگر در ۶ رسد
 از محاذی مضروب یک که ۴ است کم نمی توان کرد پس اعظم اعداد ماعلی وضع
 ۴ باشد بر او بعد از محاذی ۴ مقسوم علیه نهاده شد و در کل واحد از
 موزان مقسوم علیه زده شد و از مقابل مضروب یک کم کرده شد یا از
 مقابل ۴ عشر است و حاصل اگر حاصل ضرب آن واحد است و از مقابل
 مضروب یک زیاده نیست آن بر او اندوخته است یا خود در
 مقابل پنج نیست از عشر است مقابل یکی با آنجا دارند که به محسوب
 باشد و از مجموع بروند و اگر عشر است از عشر
 و اگر سو آن اوقات مقابل یکی با آنجا اندوخته است یا خود در
 و اگر در مقام نباشد از اوقات که آنجا مضروب یک باشد و دیگر
 چون از موزان دوم با محسوب یکی از موزان در موزان که محاسبی از آن بوده باشد
 ۴ ملاحظه کنید و یکی که در آنجا واحد و عشر است هر دو است واحد
 از حاصل و عشر است از عشر است مقابل یکی که در آن کم کنند و آن
 و حاصل از آن کوبند و عمل جمع جابجاست که مراتب دو عدد که

۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴
 ۶ ۵ ۵ ۳ ۴

از عقود عربات در سیاده الورد و همان عقد از عقود مانت از یکی باشد
و نمند و فرد و نه بیان موافقت که بنظر آن کرد و چون عقد و
هر از طرف الله اهام را متصل باید کرد بطرف غام اثله سیاه و بعضی از
عقد دوم و جناحه سراج سیاه با سراج اهام برابر باشد و طر
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

الكتاب

اصول الفقه الاسلامي

من كنت العبد الضعيف المحتاج الى نصر السيد في

١٦١
 الحمد لله الذي جعل في السما وبروجا وجعل فيها سيرا وجا وقمر اعزها
 وحقق اعمال احكامها باحكام اعمال اسطلابت قضا العباد وديارا
 واحلى على محمد رسول المبعوث بالحق بشيرا ونذيرا وحسن الذي
 كشفوا عن مساكن البرية سواطع انوار الهداية العظيمة الفوانير ونورها
 تنويرا واسلم عليه وعليهم اجمعين تسليما ذايما كثيرا سائدا فيقول
 الامام العظام افضل الانام مقدم الامام سلامه العظام من الاعمال
 نظر فكل المعال لود الفرح القمال اوصل الله المستعان الى راحة العظام
 لما زنت علم بلا سطرلاب بفضل الله الملك الوهاب اصبت
 ارض نواير ضائعة لما رست من قباه التلذذ من ربي اسرار
 وشائعة فترقت الله تعالى ما كتب ارجوه بابلغ آثاره وحسن
 وجهه ثم اجبت ان لا تضع اعمال القرايح في اعمال الصغار في مش
 كما يا مبدعاني علم بلا سطرلاب مسني بحفة ملاقي به واني
 انما ان الذي مسني يوم يقوم الحساب بان فيقول اوقاف
 وان كنت راجد من الله حسن التواضع
 على ان غاض بان احمل الحويك روا اخلص من الغنى والذل
 رحم الله امره ادعالي بالعبادة والمرضا في صالح ملاوق فان

مير ان الشمس واثان هذا الخريف من اناس دول انه من
 قال اول المع الكمال عفا رب الامم ختمت بها
 لا وراكان محكما ذكر وان اطر الا وحي قد انوار جاء به جبريل عليه السلام
 معجزة او من كمال على وادعوا ان يكونا في ذلك حجب برهاني
 كنهنا في كونه معجزة اذ الاله عونه فانهم قالوا بان ما نزل
 كان الا كرويا في العمل وانما اراد اصل بيان تفسيره وانما اراد ان
 تفكر في صغرى صغرى عرفت عظمة فسحة اراد ان تصفا
 من الناس يزعمون انه من معجرات ادريس عليه السلام والاسلام ليس بعد
 لانه لا يحسم غريبة محقولة موافقة للتقوى الواردة من اثبات البرهان
 وجران الشمس الى حيث لما استقرار احوال حيث لا استقرار
 لما من اختلاف التراتيب في نواتها والشمس تجري مستقيما ودلج
 انليل في النهار ودلج في الليل مطابقة لما ذكر من سيرة الفلك
 وورد انه من بين اربنا وعرفنا وعرفنا انما نسا وعرفنا انما نسا وعرفنا
 كما كان الفلك من معجرات نوح النبي عليه السلام واذا كان علم الفهم
 والاصل معجزة مع ان اعمال محققا في زماننا كفو او مضى اليه فتكون
 هذا العلم معجزة مع ان اعمال محققا في زماننا كفو او مضى اليه فتكون
 ما روي انه آله يونان من العجم واسلم ما بينا ولان نوك الخبر المسمو

ليس

مير الوارد زرع خرسوا النجس من ان العكس في خط من ان
 نعمت ان القول ما منقول وورد في الاما لا نوقر لا ما نكت التو
 من الخبر من غير ثابت وموقوف ان المثل من السماء على الارض ليس على
 كان كرويا بدورا مثل شكل النهار منى ما خلاص كلها فقلت الحماة انهم
 لو تركوه وسلكوا لا متبع الناس من العلم به والضعاف هذا العمل لا يتبادر
 يخرج عن الفهم المعتبر فتفكر واجعلوه صغر مدورة فاعرف في فهمه ونظر
 قوله كنه ليس ما في الالباب ولا عذرة مذمبا لانه خبر الوارد في شمس من كل
 سبيل و هو انما لا يقدح ولا يكرههم كما هو مدبنا في القورم التي يدور حول
 القباب في زماننا وانما جعلوا عذرة لوضع الصناعات والعلموت
 فيها وسمى هذه الصغرى انما وعظمتا بحجة واقسام غيرها اجزاء الاربع
 واقسام وجهها اجزاء الجوهرة ونابذة اجزاء الجوهرة ان توفى بها الساعات
 المستوية والطوال البلدان ومطالع الفرائخ وغيرها مما يطول ذكره

وايدى الوجه الى تمام شمس وما على النظر الى من اجبت
 وفارلان جزو الاراد تصاع ليس يجوز ذلك بالا جاع
 ولا يمكن ان تعبد فانها وعدة جوده كل صنفها

قلت اراد ان عا
 وايدى مقسوم
 وهو الذي
 كل وجهي ام را اسطلاب
 انما ايدى وجهها
 في الصناعات



فانما توتون
 تسعون وابتداوه من
 يتما حقا فيه كل ربع
 اور خط وسط السماء الى اليمن واما وايدى غيرها وعاد في عباد
 فكل الاما لاجل احياء الى ما وادى التبيين لانهم اجمعوا على ان اجزاء الاربع

لا يجوز التبعين الى الاما وادى ولا سعاد وسنده ان الكوكب طلوع من
 المشرق ومير الى المغرب فله سيرة هذا ضعيف الفلك كل الاما لا يمكن
 سمر مام الفلك من نعود الى المشرق كما كان واما كان الفلك كان نفس
 البروج فوقه من وضعها تحتها لا محالة وكل برج فلان في برج فكان
 نصف الفلك ما به وانما بين برج ثم لا تسلي ان غايه ارتفاع الكوكب
 عند موزة على خط وسط السماء فقسمتها الى ايام واليام من فقسمتها
 فعملت غايه ارتفاع الكوكب سبعين من فقد هذا سند الاجاج كل
 لا يعرف ان تعداد الدرجات مرة ثمانية وعشرة الا كرون في اعادتها في اليمين
 والاخر من تليق بل فيكون في احد ما طلال الالاهاج وفي الاخر من
 صنفه الاسطلاب كل انبت في طلال الاقدام كما مضى وفائدة احادة
 الدرجات في اليمين ان يكون الارتفاع من كل الطرفين فان اتفقا
 كما رجا وقايتا فالعمل صحيح والا فلا وابتداء اقسام من خط الاستقرار
 وابتداء الخط من خط نصف الليل

والعلموت صنفه مدو ره كذا روي استادنا وصوره
 فالجبر والسرطان في اختياره كذا روي استادنا على مداره
 عليه اسماء البروج كلف واورو القسمة في عملها
 ارادوا الفلكوت صنفه يطرح فيها ما در ان منطقتي البروج

الموسم

[illegible]

الف

خط المثلث اعني ميل الشمس من الى الجنوب ومنه الى الشمال وخط المثلث
 ابعاد العروض كلها على ما ورد في كتاب الموازين بالخط المثلث
 طول عمادتها ستة اذرع ولكن اصار على ستة الصنف ان خط المثلث
 الاظم **ك** اربع وعشرون درجة لاخر وحسب الملاء خط الطولين
 وخط **ع** على خط **هـ** وذلك مركز الصناعات والمداير ان الخط
 مخطوط **ا** على خط **د** و **ا** على خط **د** و **ا** على خط **د** و **ا** على خط **د**
 والمركب في مدار الجدي وخط **ط** والمركب في مدار الحمل والمركب في خط
 والمركب في مدار السرطان ثم اواردت دوائر المقطرات في عرض
 فوسى **ج** و **ا** عرض البلد خط **ان** على خط **ج** و **ا** على خط **ج**
م نصف ما بين **ج** و **م** فخط منقطه المنقوت والمزور و **م** في
 محيطها ومركز الصناعات على خط وتدل الارض وانما قوسا **ق** و **د**
 اجزاء المنقطرات بحسب صنعة الاسطرلاب اما داوود فاني او تلامذه
 او فاس او مداس او شعاع او عشار الى غير ذلك فخط **ط** على
 على خط **ق** نصف ما بين **ق** و **م** قطر المقطرات النامية و **ق** في محيطها
 في مركز الصناعات ومكدا سائر المقطرات كما مضى ومعنى قوله وادور
 فاني حراية لانها في خط **م** كما ذكر ومعنى قوله وكما حبب سمع
 وذلك اجزاء المقطرات انك اذا جعلت في خط الصناعات كل درجه

فلا الخط لا يتكامل وان فصل كل درجتين فالخط لا يتكامل
 وان طرسة فسدسي وان كل سبع مسعى وان كل عشرة فسدسي
قال عوامه
 فكيفما تمه اولياتها **•** سبع العروض مع ساعاتها
 فاسم ثلثها **•** وستين **•** مدار جدي كل ربع سبعين
 وابعص من اسواها ساعات **•** وزده في السرطان كسواها
قال اراد ان في منقطه الاضواء لاساني للاعروفه الساعات ولا
 في سائر المعارف الساعات الا بعد معرفه العروض فاقسم ربع مدار الجدي
 في سبعين ساعه متساويه وانظر الى ساعات نصف النهار فان كانت
 في بقية من خط الاسوا الجدي ثلثين درجه وذلك لان كل ربع سبعين
 من الاسوا شيئا لثاني ساعات نصف النهار ستا في الساعه كلها
 لارض لا عرض لها فبعض الساعات ثلثين درجه لان كل ساعه عرض
 درجه كما عرفت وتبين ان ذلك في السرطان اعني تزيد على خط اسواء
 السرطان لارضيه من درجاته لان درجات مدار الجدي وطره
 ان يخرج منقطه من الجدي الى القطب والى السرطان فخذ
 النقطه من مدار اسواها من الاسوا وزودا على وانقطه من اخر
 المنقطه لاسواها فبعضها اصغر واسي الفجار على خط وسط
 الساعات

الشمس والارض والقطب يعطى الاسواق في الجدي
 وخط الاراء في السرطان في الجدي والمركب ان لا يتبدل
 سميرت عمرها على منقطه خط الاسوا ومدارها ان عرض
قال عوامه
 وان كان يار او انقص **•** فهاك ما انما محقق
 معتم العروض صما انتهى **•** مرطبي العالم هو المسعى
قال اراد ان في منقطه رلافق ضابطه اخرى وهي ان يار في العروض
 اراد ان في درجاته من الدائرة وضع احدى الفجار على قطب الشمال
 واعطى برامجه الاخر حيث بلغ ولا كسر العلم وضع احدى راسه على
 الجنوب وانقطه براسه الاخر حيث بلغ وخط ما بين القطبين كما
 وانه العمل معلوم وهذا احسن واعلم انه لا بد من الاسطرلاب
 المنقطرات لان العروض اذا اتفق لارضها اختلاف الطولين
 فغايبه ما في الباب ان يكون غروب الشمس في احد ما ظلوها
 في الاخر وذلك لانها بعد اتقانها ساعات وعرضا واربعا
 وانما تعرف العروض بان يوجد ارتفاع الشمس في نقطتي الحمل
 والميزان فبان في الشمس عرض وقد يمكن ان تعرف ارتفاعها
 في ارضها وكانت بدول المير والاباضه الى نال كنفه العمل وهو هذا

جدول اسطرلابي في القابله

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠

